

سال سوم
شماره دوم
بهاء ۶۶ ریال

اتحاد ملل

دوشنبه
۲۲ آبان
۱۳۳۶



توده‌نی یاروهرایان - شیرینی دم از استاد معید نفیسی - محرمانه‌ترین اخبار و جریانات پشت پرده - فانتری
بقلم «اینجانب» - جزیره خوشبختی - دلفک - دورپورتاژ جالب اردانشکده حقوق و جنوب شهر - کشمکش
خولین مرمر منابع طبیعی - دنباله عالیترین شاهکار بزرگترین داستان برای ایران - بهترین آثار موسیقی
برایت باخ و ادگار آلن پو - چه باید خورد - روانشناسی کودک - آیا زن وفاداری هستید - درد دل بزرگترین
متخصصین طلاق و صفحات ترانه‌ها - سینمایی - ورزش فلم دکتر هوشیار و بسیاری مطالب جالب دیگر

در این
شماره

س شلم شوروا علیه
رئیس مجلس شیوخ
دعوت مینماید که
یکدیگر داده و در
مسئله کنگره درگیر

املك ذوالقرنین

رار سلام و صلوات در
ه اند به منظور دفع شر
سار پردازی وزارت
وی میز ایشان) و یک
داره کل کارپردازی



دنیا برودا

ش سناتورهای کرده و
ت پالین و عیله مسا و
ر عقیده کرده و دوره
داشته است چون دهر
د لذا ما هم خدا خدا
رود بازار انتصابات
بقایه با یک آشوباد

مشت بدهان یاوه گویان

مقاله ادوارد سابلیه سروصدای زیادی در معانی داخلی برآه انداخت و انعکاس آن قبل از هر جا در مجلس شورای ملی مشاهده شد. بدینسانه بعضی جرایم اهیت اینگونه مقالات را در نظر نمیگیرند و بعنوان اینکه اراجیف فلان روزنامه خارجی از نظر دولت و ملت ایران فاقد ارزش است توجیهی باصل مطلب نمیکنند و دشمن را حقیر و بیچاره میپندارند، در صورتیکه اظهار نظر یک روزنامه خارجی هر چند هم که بی پایه و ناصحیح باشد از این نظر که بین انعکاس وقایع ایران در کادر سیاست بین المللی است قابل دقت و تعمق بسیار میباشد خصوصاً که سابلیه بظلمت با صیحت «کارشناس مسائل خاور میانه» معرفی شده است و خوانندگان جرییده «لوموند» او را در اینگونه مسائل صاحب نظر می شناسند باید خطر سیاهی ها - یاوه سراپیهای این قبیل دلالت بر این است که ایران حال کرد و ترهات و باطلایی را که گاه بگام از قلم مزدور کسانیکه نظیر او تراوش میشود بی جواب نگذاشت. نویسنده جرییده «لوموند» نش پوسیده قرارداد ۹۰۶ را از زیر خاک بیرون کشیده و برای دولین انگلیس و شوروی نسخه صادر کرده است که بشکلیل مناطق نفوذ در شمال و جنوب ایران مبادرت کنند و در مصری که خود فرانسویها اجباراً به آرمانهای آزادخواهان ملل شمال آفریقا کردن مینهند و در برابر قیام دلیرانه مراکش طومار کولو یا لیزم را با برکناری مولای عرفه در هم میپیچند بپنه وطن ما عرصه تاخت و تاز و زور و نفوذ سیاست های خارجی کردد

آقای «کارشناس سیاسی خاور میانه!» عصر ملکه ویکتوریا را با دوره الیزابت اول اشتباه کرده است و هنوز مغز متحجر او از درک واقعیهائی که با یسرداری و هشپاری ملتها بر جهان قرن بیستم پرتو افکنده است عاجز میباشد او خیال میکند که هنوز میتوان در اطاعتی در بسته و سر بسته و با اسلحه کهنه و زنک زده ای از قبیل «تشکیل مناطق نفوذ» سر نوشت ملتی را تعیین کرد و به موجودیت و استقلال ملتی که همیشه از تند باد حوادث سرفراز و سربلند بیرون آمده است پشت بازو.

اگر بار اولی بود که چنین نغمه های شوم و ناموزونی از حلقوم نویسنده «لوموند» بیرون میآمد شاید هوطنان ما در تشخیص هویت و ماهیت عقاید و دجارد تردید میشدند و بسفاهت اندیشه ها و نوشته های وی پی نیبردند اما علیحجاب «ادوارد سابلیه» کسی است که به هنگام اوج نهضت آزادخواهان ملت ایران و ملی شدن صنعت نفت نیز زبان به تحقیر و تمسخر مردم ایران کشود و این عمل تاریخی را مورد حمله قرار داد. تراواشت قلمی چنین عنصری جز به غرض ورزی نباید بچیز دیگری تعبیر شود. برهمه وزارت امور خارجه است که هر چه زودتر در مقام غننی کردن تبلیغات زهر آکین جنده های اجنبی بر آید و حیثیت و شخصیت ما را در برابر تیرهای طلته و توهمین عوامل نشاندار بین المللی حفظ کند.

در اینجا متأسفانه باید اعتراف کنیم که یکی از ملل سیاهپا و اهانتی که از جانب نویسندگان نظیر «سابلیه» بدولت و ملت ایران میشود متوجه خود ماست زیرا مفسرین و نویسندگان خارجی اگر برای مملکتی ارزش سیاسی زیادی قائل باشند محال است که با این وقاحت و بیشرمی علناً استقلال و موجودیت ما را مورد تمسخر قرار دهند و برای افسانه سازیه دروغ پردازیهای خویش سوژه کنند حیثیت و شخصیت یک مملکت چه موقع از نظر خارجیه باضعیف و منززل میشود وقتی که نظیر امروز اتفاق و شقاق و شکاف و اختلاف بعد اعلی بین کلبین قوم و افراد برجسته آن وجود داشته باشد.

ما بچشم میبینیم که حتی دوشاخه اصلی مشروطیت بر سر یک مسئله جزئی و بی اهمیت نمیتواند با هم کنار یابند، در حالی که خطر فقر و فاقه و ورشکستگی و بحران اقتصادی ملت ایران را تهدید میکند، ه مجلس ایران سرگرم تصفیه حسابهای خصوصی و شخصی هستند و بسیاری از نمایندگان شورا و سنا بخاطر حفظ جاه و مقام خود از هیچ اقدامی کوتاهی نمیکنند.

نه تنها بین مجلسین بلکه میان سایر طبقات دیگر نیز اتفاق و اتحاد نیست، همه شمشیر را از رو پستانده، عمرو با زید سرچنگ دارد و زید با عمرو، اکثر در اندیشه مصالح و منافع مملکت نیستند و ذاب غرض ورزی، حقایق و واقعیهات را را پیش چشم آنها مقلوب کرده و حجاب ضخیمی از سوسه ها و تلقینات شیطانی دیده آنها را پوشانده است. با این اوضاع برای مملکت ما از نظر خارجی چه میانه؟ بی تعارف باید بگویم هیچ نتیجه این تفاف و شقاق و غرض ورزی و بدگمانی ها این میشود که «ادوارد سابلیه» از آنطرف دنیا عشق تقسیم ایران بر سرش بزند و مثل ذول ورن در مقام پیشگویی های عجیب و غریب و افسانه سازیه های احمقانه بر آید و با یک گردش قلم، مملکت ما را بدو منطقه نفوذ شمال و جنوب تقسیم کند!

ما در این دقیق حساس یکبار دیگر اولیاء امور و ملت ایران را متوجه زیان اختلافات داخلی و غرض ورزیها و تصفیه حسابهای خصوصی می کنیم و مصرأ می خواهیم که اندیشه و مصالح و منافع ملی را بر شانه اغراض و مقاصد انصواب شخصی ترجیح دهند تا عملاً بدهان یاوه سراپیان و بومهای شوم اجنبی مشت بگویند و نغمه های ناخوار آهبارا قبل از آنکه دواض اوج بگیرد در حلقوم کشیشان خفه کنند.



حکیم الملک بنیست وزیر میگوید: «دوست عزیز، مراتب فعالیت مخالفین باشا»
ماده دیگر در راس کار خواهد ماند و انتهایان
رانیز انجام خواهد داد.

تکذیب شایعات
هفته گذشته شایع شد که دولت قصد استعفادارد و ظرف چند روز آینده آقای علاء استغای خود را تقدیم اعلیحضرت خواهد کرد. این شایعه در محافل مختلف با تعجب تلقی گردید زیرا وضع دولت از هر لحاظ تثبیت شده بود و دلیلی نداشت که دولت تصمیم باسئفا بگیرد ولی پس از تحقیقاتی که بعمل آمد معلوم شد که این شایعه از طرف مخالفین بوده است و بانشر این خبر میخواستند وضع دولت را متزلزل سازند.

مخالفین، هم اکنون نیز از حرف خود دست بردار نیستند و میگویند این دولت رفتنی است و تا پنجم آذر مستعفی خواهد شد و انتصابات دوره نوزدهم بوسیله دولت دیگری صورت خواهد گرفت. اما طرفداران دولت میگویند چنین خبرهائی نیست و این دولت مسلماً تا چند

مخالفین، هم اکنون نیز از حرف خود دست بردار نیستند و میگویند این دولت رفتنی است و تا پنجم آذر مستعفی خواهد شد و انتصابات دوره نوزدهم بوسیله دولت دیگری صورت خواهد گرفت. اما طرفداران دولت میگویند چنین خبرهائی نیست و این دولت مسلماً تا چند



سازنده هنکام خدا حافظی با کاردار سفارت شوروی

وزارت خارجه صورت
خارجی را در این
خانه های آنها خوا
در این هفته و زاده
سفارتخانه های خارجه
ایستی از اعضا و اتباع
کلانامه سیاسی و خدمت
تهیه و با وزارتخانه او
بطوریکه گفته می
بر تعداد اعضای بعضی
نسبت زیادی افزوده
نظیر وزارت خارجه قصد
کثرتی برقرار نماید و
سیاسی سفارتخانه ها
کند



سردار فخرشن
گذر نامه عده
مقیم اروپا
فعالیتها یک
ایرانیان در کشور
و اطیش صورت می
بدستور دولت مامور
اعزام شوند و جریانی
لیست کسایرا که در
دارند تهیه کنند و
در ایران ارسال داو
ملایم بر ایرج اسک
حزب توده مظفر
زبانی میکنند قرار





شماره بی دهم

بزرگترین افتخار نژاد ایرانی ادبیات اوست. این مطلب را من برای آن مینویسم که فارسی زبانان و این زبان را در نخستین پله زندگی از مادر آموخته‌ام و شصت سالست در خلوت و جلوت، در خواب و بیداری، در سفر و حضر با آن سر و کار دارم و اگر گفته‌ام که معتقد ببقای روحند درست باشد در حیات و ممات هم با آن هم آغوش خواهم بود. ما فارسی زبانان جهان، چه در ایران، چه در افغانستان، چه در تاجیکستان لذتی از سخن فردوسی و عریضی و لاجالالدین و سعدی و حافظ می‌بریم که مشروع ترین لذات جهانست. این لذت را هم از راه لفظ و هم از راه معنی می‌بریم. زبان این بزرگ مردان دو خاطر ما و ذهن ما چادری می‌کنند و در ضمن هزاران و اگر درست تر بخواهید میلیونها معانی دقیق و شیوا و جان فرای و عبرت انگیز در مفرما جای می‌دهند، که با شیر اندرون می‌شود و با جان بدر می‌رود، کسی چه می‌داند، شاید با جان هم بدر نرود!

از این لذت خدا داد و خدا آفرین که بگذریم مردم دیگر هم در جهان هستند که دست کم يك نیمی از این لذت را می‌برند و آن لذتیست که از راه معنی می‌برند، زیرا بعقیده من این بدبختی را و اگر بخواهید بسیار اغماض بکنید این نفس رادر جهان دارند که زبان ما را ندانند.

در هر صورت گفتار این بزرگان ایران را به زبان شرق و غرب که ترجمه کنید حتی در دل بدخواهان و بد بینان و کوته نظران و خودخواهان جهان شراره‌ای بر میانگیزد که اگر همه آنها بدان اعتراف نکنند دست کم کسانی که دو میانشان انصافی دارند بدان اذعان میکنند.

خوانندگان عزیز مرا می‌شناسند، از کار و روزگار من خبر دارند، می‌دانند که در جهان بسیار گفته‌ام و همه جا با برای بودن خود نگر کرده‌ام. از بزرگ نیز اندک نوشه‌ای بن عطا کرده‌ام که اگر هیچ نباشد قوه تیز و تشخیص از خوب و بد جهان دارم و بجز زبان فارسی با برخی زبانهای دیگر هم چل و پست خود را از آب بدر می‌برم. پس اگر بگویم که کراوا، هزاران بار، ازین سوی و آن سوی جهان زن و مرد و غرد و بزرگ دانا و نادان را دیده‌ام که از گفته بزرگان ماکه کسی برایشان ترجمه میکنند حظ می‌برند اغراق نکنم و اگر بخواهید بای حساب بنشینید هزاران گواه برین مدعی دارم.

بزرگترین امتیاز گویندگان مایه‌است که شعر را منحصر با احساسات زود گذر ناپایدار آبی و موقتی خود نکرده‌اند. سخنانی گفته‌اند که تا آدمیزاد در جهان است بدوش می‌خورد و هر چه بگفته‌اند گفته ایشان گفته نخواهد شد.

در این زمینه تمام و لاجالالدین پیشوای همه است. من چنان معتقد منوی او گنایست که همه، در همه جا و همیشه باید بخوانند تا بهایق مسلم جهان بی‌برند این بحث بسیار دقیق تر و دراز تر از آنست که من بخواهم در چند سطر بر گذار کنم.

پیشوای نیست که شرح متعدد بچندین زبان مختلف بر منوی نوشته‌اند. ایات این کتاب که گویا از آسمان فرود آمده و فرشتگان آفرانگین کرده‌اند هر روز و هر شب بدرده می‌خورند. امروز یکی از آن ایات بنامش «یادم افتاد» شیر بی دم و سر و اشکم که دیدم.

این چنین شیری خدا کی آفرید؟ در نظراینها بسیار بزرگ رعایت تناسب در همه چیز حتی در خفاقت شیر لازمست. بیایید مردم مردانه این بیت را با زندگی امروز خود تطبیق کنیم. شمارا بخدا با زندگی امروز ما همان شیر بی دم و سر و اشکم نیست در برابر این کاخ های سربلک افراشته شش هفت طبقه خیابان های شمالی طهران چند کتاب دارید؟ من یقین دارم که اگر آجرهای یکی از آنها را بشمارید خواهید دید شماره کتاب های ما بده يك آن نرسد.

اگر تا این درجه بیکانویستید شماره اتومبیلهایی را که در طهران دایا در حرکت و سکون اند و راستی زندگی را بر هر دو پا و چا زبانی دشوار کرده‌اند بشمارید. اگر اینقدر هم مجال ندارید دقیقه در کنار خیابان بایستید و آنها را که از پیش چشم شما می‌گذرند و بهیچ عوش بدن انسان رحم نمیکنند بشمارید. بعد يك سر تشریف ببرید بزرگترین کتابفروشیهای تهران، کتابفروشی ان سینا، شماره کتابهای آنجا را هم بشمارید.

نمیخواهید اینکار را بکنید لطف کنید عده مشروب فروشها و گوشت خوک فروشهای طهران را با عده کتابفروشیها بسنجید. وقتی که بیکارید و غیابانی را سراسر میبایست عده مفاز های «معاملات ملکی» یعنی آتیاهایی که برای «زمینفروشان» با اصطلاح رایج «بامیانی» میکنند بشمارید دبستانها و دبیرستانهایی که در همان خیابان هست قیاس کنید. من یقین دارم که جا این شمردن را نخواهید خواند شاید در خواب هم بشود بگویید: شیر بی دم

دهران ۱۵ آبان ماه ۱۳۴۴

که نام آنها در لیست مزبور ذکر شده است لغو شود و اگر دانشجویان نیز در این فعالیتها شرکت داشته باشند از آنها قطع کرد

اشل مالیاتها بالا برده میشود
در این چند روزه مقامات وزارت دارائی مشغول تهیه لایحه متمم قانون مالیات بر درآمد هستند و احتمال میرود که لایحه مزبور ظرف دو هفته آینده برای تصویب تقدیم مجلس شود. يك منبع مطلع در وزارت دارائی میگفت هنوز از قانون جدید مالیات بر درآمد استفاده نشده است و بهمین جهت لایحه متمم تهیه میگردد: در لایحه جدید اشل مالیات بیزان قابل توجهی بالا برده شده است.

وزارت خارجه صورت اتباع دول خارجی را در ایران از سفارت خانه های آنها خواسته است

در این هفته وزارت خارجه بکلیه سفارتخانه های خارجی اطلاع داد تا لیستی از اعضا و اتباع خود را که دارای کفالتنامه سیاسی و خدمت در ایران هستند تهیه و با وزارتخانه ارسال دارد بطوریکه گفته میشود چون اخیرا بر تعداد اعضای بعضی از سفارتخانه ها به نسبت زیادی افزوده شده است از این نظر وزارت خارجه قصد دارد در این مورد کنترلی برقرار نماید و اجازه ندهد اعضای سیاسی سفارتخانه ها از حد معمول تجاوز کنند



سردار فخرچین انقلاب اکثر را بکاردار و دبیر سفارت شوروی تبریک میگوید

گذر نامه عدهای از ایرانیان مقیم اروپا لغو میشود

فما لیتایکه از طرف عدهای از ایرانیان در کشورهای فرانسه، سوئیس و اطریش صورت میگرفت باعث شد که بدستور دولت مامورینی بشورهای مزبور اعزام شوند و جریانرا از نزدیک دیده و لیست کسانی که در این فعالیتها شرکت دارند تهیه کنند و برای مقامات مربوطه در ایران ارسال دارند گفته میشود که علاوه بر ایرج اسکندری و سایر سران حزب توده مظفر فیروز نیز فعالیتهای زیادی میکنند و قرار است گذرنامه کلیه کسانی



منظره بی از مراسم افتتاح دوره دکترای حقون

کر...

بلو شاع غاور میانه اظهار

مور سیاسی اظهار میسر

به با اعلامیه آذربایجان

د نظر سیاست اقتصادی

ایران و سایر کشورهای

باین ترتیب که برخلاف

میکشای اقتصادی کشور

مریکا تصمیم گرفته است

ن کشور ها بکاهد در

ان کمک آمریکا بایران

ن خاور میانه بیزان قابل

یاید

اجت میکند

ایران و شوروی

معامل سیاسی داخل و

و مقامات سفارتگری

علاق ایران به پیمان (جر

دبا کنتر که نخست وزیر

مقامات ایرانی حضور

کترین ملاقاتی با مقامات

ده اند ولی آنچه که از م

باشد اینست که شورویسا

یل از الحاق ایران به

کشور داشته چند در

ت و میکنست حتی فعالیت

شدید هم بکنند و از چن

معاملات خود را شروع

چند نفر از بازرگانان

س همین چند روزه برای

ود بسکو ببرند

رات راد یوهای شوروی

نسبت بایران ملامت

د های ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸

احتیال میرود که کتا

وی پیمان تکا به سابق

ت دیگری که آنم برای

بولت است خانه پای

ت برای هم سردار

ت کشور حفظ کند

گیری شوروی یکی از

ارت میگفت لا ورت

خواهد گشت و شاید

موریت وی برخلاف واقع

هفته گذشته که مولوی

رکت باوی ملاقات کرد

بایران بوی دادان

دی بطهران باز میگردد

رح مسائل مربوط به

مورد استفاده موروث

ت

شماره

جریانات پشت پرده ای که مانع تشکیل کنگره و تمدید دوره هیجدهم

مجلس گردید = نمایندگان مجلس شورا از عدم

تشکیل کنگره فوق العاده مصیبتی شده اند

ممکن است باز هم در مجلس شورای ملی به مجلس

سنا حملات جدیدی بشود - تکلیف مدت دوره سنا در شرفیابی

بعدی روسای مجلسین تعیین خواهد شد

شریفی آقایان تقی زاده و سردار
فاخر حکمت روسای مجلسین شاورشوی
ملی با اتفاق آقای حسن صدر (صدرالاشرف)
رئیس کمیته ۲۸ نفری بحضور اعلیحضرت
و مذاکراتی که صورت گرفت، شایه
تشکیل کنگره را منتفی ساخت و گفته شد
که اعلیحضرت با شرافیلی که مجلس
شورایی برای تشکیل کنگره پیشنهاد
کرده بود موافقت نفرمودند

بهانه جویی

در طول هفته گذشته که بین دومجلس
کشمکش شدیدی وجود داشت روی قرآن
قلمی شایع بود که تا قبل از ۲۶ آبان
کنگره با شرکت نمایندگان دومجلس در
عبادت مجلس شورایی تشکیل میابد
ولی مجلس سنا موافقت با تمدید
دوره هیجدهم ندارد و همین دلیل هم
دومجلس از یکدیگر بهانه جویی میکنند
متناسب این مشایب روز دوشنبه هفته
قبل اولین جلسه کمیته ۱۸ نفری با شرکت
۱۵ تن از اعضاء منعقد شد

ولی در همان جلسه اعضاء کمیته
تصمیم گرفتند که اخبار نتیجه مذاکرات
را منتشر نسازند و روی همین تصمیم بود
که فردای آنروز اعلامیه مجلسی در زمینه
مذاکرات انتشار یافت، لکن بعد از اضا
د که در آن جلسه نمایندگان مجلس
شورایی در تمدید مدت دوره هیجدهم
پافشاری کردند و سنا تورا هم قبول
نمودند

تکین سنا توراها در جلسه کمیته سبب
شد که زعمای مجلس شورایی از
حالات شدیدی که قرار بود در جلسه
سه شنبه مجلس علیه سنا بشود جلوگیری
نمایند و حتی از انعقاد جلسه هفتی هم جلو
گیری کنند

بشرط کافی

در جلسه خصوصی روز سه شنبه پس
از آنکه گزارش جلسه کمیته ۱۸ نفری
قرائت شد و چند تن از وکلای صحبت کردند
آقای سردار فاخر حکمت صریحا خاطر
نشان ساخت که تشکیل کنگره منوط
باجازه اعلیحضرت است باین سبب حمله
بمجلس سنا بفرض که سنا توراها هم
مخالف باشند فایده ندارد و اصولا موافقت
با مخالفت سنا توراها شرط کافی انعقاد
کنگره نیست،

لذا بهتر است که بحث در این باره
به بعد از شرفیابی موکول گردد
توضیح رئیس مجلس و وکلای را
قانع ساخت ورشته بحث جلسه خصوصی
بمقاله روزنامه های او موکول و کسیرس فرانسه
در باره پیمان دفاعی و توضیح هیئت دولت
کشیده شد

مذاکرات مهم

روز پنجشنبه ساعت ۹ صبح روسای
دومجلس و صدرالاشراف شرفیاب شدند
و پس از شرفیابی آقای سردار فاخر حکمت
بمجلس شورایی مراجعت نمود و بلافاصله
جلسه خصوصی مجلس منعقد شد و آقای
سردار فاخر گزارش نتیجه شرفیابی را
با اطلاع نمایندگان رسانید و در پایان جلسه
خصوصی اعلامیه ای باین اشیار یافت

در اعلامیه منتشره بطور سبسته گفته
شد که تشکیل کنگره به حد موکول گردید



یك عكس جالب از روسای دو مجلس

و نمایندگان مجلس هم باین ترتیب
موافقت کردند که کنگره در دوره نوزدهم
انعقاد یابد و چون در جلسه خصوصی آقای
سردار فاخر حکمت تمهید گرفت که جزئیات
مذاکرات منتشر نشود، لذا نمایندگان
مجلس هم از ذکر جزئیات امر که واقعا
حائز اهمیت است خودداری نمودند

اینک ما خلاصه مذاکرات روسای
مجلسین و رئیس کمیته ۱۸ نفری را با
اعلیحضرت و همچنین آنچه که پس از اعلام
این خبر در جلسه خصوصی روی داد با اطلاع
خوانندگان میرسانیم

بقرار اطلاع در شرفیابی بحضور
اعلیحضرت ابتدا آقای تقی زاده موضوع
کنگره را مطرح ساخت و آقای صدرالاشراف
نیز نتیجه مذاکرات کمیته را بر سر
رسانید، منتی آقای تقی زاده و آقای
صدرالاشراف ضمنا معروض داشتند که
وکلای مجلس شورایی علاقمند هستند
که تمدید مدت شامل دوره هیجدهم نیز
بشود

اعلیحضرت نظر آقای سردار فاخر
را استفسار نمودند و آقای سردار فاخر
نیز این نظرات را تبیین نموده و ضمنا از خدمات
مجلس هیجدهم یاد کردند
اعلیحضرت فرمودند که خدمات مجلس
هیجدهم از نظر ما نیز پوشیده نیست و بهترین
دلیل رضایت خاطر ما در مجلس هیجدهم آنست که
پارها در نطقهای رسمی و غیر رسمی خود
مجلس را مورد تقدیر قرار داده ام ولی
در مورد کنگره لازم است که بموجب قانون
مصوب مجلس موسسان یکبار تشکیل شود
تا هم تعداد نمایندگان و هم مدت نمایندگی
افزایش یابد و ولی بهتر است که تغییرات
برای دوره نوزدهم بعد باشد

خدمات عجیب

آقای سردار فاخر حکمت مجددا
خدمات مجلس را بیسان نمود و استدعای
وکلای را باینکه ما بلند این دوره تمدید
باعتوان این مطلب آقای تقی زاده سخت



صدرالاشراف رئیس کمیته ۱۸ نفری

های خطیری شده نیست لذا اصلاح در اینست که
تمدید از دوره نوزدهم بیهوده باشد پس
از يك سلسله مذاکرات دیگری که در
همین موضوع صورت گرفت توافق شد
که کنگره در دوره نوزدهم تشکیل یابد
باین شرط که در فرمان انتخابات اشاره
ای باین مطلب شود تا مجوزی برای
تمدید در دوره نوزدهم بعد باشد و وکلای دوره
نوزدهم باین شرط که دوره چهار ساله
خواهند داشت انتخاب شوند

تکلیف سنا

در این موقع از طرف آقای سردار فاخر
حکمت در باره مدت قانونی سنا استفسار
شد، و تقاضا گردید که تکلیف سنا هم
حال که تکلیف شورا تعیین شد تعیین گردد
باعنوان این مطلب آقای تقی زاده سخت

ناراحت شد

ولی اعلیحضرت ضمن اشاره بنطق
افتتاحیه سنا گفتند این موضوع بماند برای
جلسه بعد

با سردی..

شایع است که پس از خروج از کاخ
سلطنتی آقایان تقی زاده و سردار فاخر
بسا سردی از یکدیگر جدا شدند و آقای
تقی زاده از اصرار سردار فاخر نسبت
بنقلیل مدت سنا سخت رنجیده خاطر
گردید

عصبانیت شدید

بهر حال در جلسه خصوصی مجلس
شورایی پس از آنکه آقای سردار فاخر
حکمت جریان فوق را با اطلاع نمایندگان
رساندند عده ای را بهت عجیبی فرا گرفت
بطوریکه چند تن از آنها متانثر شدند و
البته نمایندگان دیگر هم آنها را بیاد
استزاه گرفتند از جمله کسانی که از این
ماجرا شدت ناراحت شد آقای سید محمد
علی شوشتری بود که صدای فریاد او در
باغ مجلس هم شنیده میشد و گویا وی
مدعی شده که در دوره آینده هم سید محمد
وکیل است چون ۷۰ درصد مردم کرگان
با وی رای میدهند و این دلسوزی را
برای زحمت مجلسیان مینماید و خواستار
تمدید مدت بود نه برای خودش و
بعد اصرار کرده است که مطابق قانون
باید سنا هم دو سال باشد

پس از غمت جلسه هفتی عصبانیت
شدیدی در وکلا وجود آمد و بالاخر که
چند تن از وکلای شوخ مجلس هم آنها را
مسخره میکردند و مثلا می گفتند فلانی از
از شنیدن این خبر ضعف کرد و روی
«کاهگل» بیارورد

و از میان اینده آقایان درخشش

و حمید بختیار پیش از دیگران بسا ذیت
همکاران مصیبتی خود پرداخته بودند
و صدای اینده آنها بلند بود

دو نظریه

با این ترتیب مسئله کنگره از نظر
این دوره حل شد و قهرا روز ۲۶ آبان
فرمان انتخابات مجلس دوره نوزدهم
هم صادر خواهد شد
ولی مطلبی که باقی میماند همان
پافشاری وکلای مجلس شورایی نسبت
به مدت مجلس سنا است و روز پنجشنبه در
کریدور های پارلمان دو عقیده پیداشده
بود عده ای از وکلا میگفتند حال که وضع
ما روشن شد و مزایای کنگره شامل حال
ما نمیشود چرا بی جهت مدت سنا را
تقلیل داده و آن مجلس را هم متزلزل
سازیم، هر چه باشد باز هم وجود سنا در
مدتی که فرضا مجلس شورایی نباشد از
نظر دینمیز نه روی قوه مجریه بهتر
از نبودن است

ولی عده دیگر از وکلای مجلس که
همان طرفداران جدی تمدید مدت دوره
هیجدهم هستند شدید تر مخالف بوده و میگویند
علت شکست مادر تشکیل کنگره از بهای
سیاسی سنا توراها بوده و بنابراین چرا
سنا تکیه زند حال که دست ما میرسد
همانطور که آنها در کارما کار شگفتی
کردند ما هم از مشکل تراشی در کاوشان
نیاید کوتاهی کنیم

آیا غوغای خاور میانه نتیجه تحریرکات انگلیس است؟

مرحله دوم کنفرانس ژنو هم با شکست مواجه خواهد شد، باز گشت محمد بن یوسف به سلطنت مراکش

غوغای خاور میانه

در شماره گذشته تحت عنوان نقش انگلستان در خاور میانه تشکیل اتحادیه‌های دو گانه خاور میانه و استفاده انگلیس از هر دو اتحادیه برای حفظ و بسط نفوذ خود اشاره کردیم و ضمن بحث مسئله خاور میانه متذکر شدیم اتحادیه بغداد - آنکارا - کراچی - تهران مورد حمایت آمریکا و اتحادیه مصر، عربستان، سوریه مورد حمایت ظاهری شوروی است.

با جریانی که هفته گذشته در این منطقه حساس جهان به وقوع پیوست آشکار شد که هر دو اتحادیه نفوذ انگلستان حامل موثری است و برای حفظ و گسترش این نفوذ و جلوگیری از نفوذ آمریکا و شوروی مخصوصاً حمایت از دخالت‌های آمریکا در امور خاور میانه ناچار از تحریرکات دامنه داری است.

دامنه اختلاف اعراب و اسرائیل و زنده نگهداشتن این مسئله و ایجاد جنگ‌های سرحدی بین مصر و اسرائیل و گاهی بین سوریه و اسرائیل و موقعتی بین اردن و اسرائیل، مخالفت با پیمان خاور میانه و موافقت با آن پس از اخذ امتیازات و در عین حال تشویق مصر با ایجاد اتحادیه دیگری در برابر آن موافقت ضمنی با مبادله اسلحه چکسلواکی و بنیه مصری، تحریک پنهانی شوروی به دخالت در امور خاور میانه برای اخذ امتیازات مهم دیگری از آمریکا در برابر عقب نشاندن شوروی - همه نونه‌های تحریرکات دامنه دارو گاهی متضاد انگلستان است. خلاصه این تحریرکات غوغایی در خاور میانه بوجود آورده که کلیه مسائل سیاسی جهان را تحت الشعاع خود قرار داده و حتی کنفرانس ژنو را آنچنان تحت تأثیر گرفته است که وزرا امور خارجه چندین جلسه در اطراف مشکل خاور میانه مذاکره کرده و تا بحال از مذاکرات خود نتیجه ای هم نگرفته اند و ای مذاکرات خصوصی مک میلان وزیر خارجه انگلیس با مولوتف وزیر خارجه شوروی جلب توجه ناظرین سیاسی را نمود، بطوریکه روزنامه او موند و هفته نامه اکسپرس که هر دو چاپ فرانسه است و دومی تحت نظر مندس فرانسه نخست وزیر سابق فرانسه اداره میشود مطالبی از مذاکرات این دو وزیر را درج کردند که درج باید بومی از نظر خوانندگان گرامی گذشته است و چون نوشته دوروز نامه فوق الذکر از نظر استقلال و منافع وطن ما جلب توجه و دقت بود موجب هیجان عمومی محافل ایرانی گشت و در جلسات مجلسین بنیادکرات وزراء خارجه دو دولت شدیداً اعتراض بعمل آمد تا آنجا که وزارت خارجه انگلیس مندرجات او موند و اکسپرس را تکذیب کرد.

ولی باید دانست که تکذیبی و ژاوتفارجه انگلیس بهلت سوم سابقه اعتبار چندانی ندارد و توجهی نگذشته دور و نزدیک درجه اعتبار تکذیب را بیابان میسازد اکنون دست انگلیس از پشت پرده صحنه زد و خورد اعراب و اسرائیل دیده میشود و برای تثبیت نفوذ انگلیس و جلوگیری از نفوذ آمریکا باید بنظر نرسد که این مک میلان وضایت شوروی را حتی به قیمت زنده کردن قرارداد مرده ۱۹۰۷ جلب کنند.

با اینکه مسئله خاور میانه در دستور کنفرانس ژنو نبود همین اقدامات و نظایر آن که از جانب آمریکا و شوروی عمل میشود کنفرانس را با این مسئله حساس مواجه ساخته است و چا دارد ملل خاور میانه با بیاداری کامل مراقب مذاکرات وزراء خارجه دول بزرگ باشند و اجازه ندهند آزادی و استقلالشان وجهه الصالحه منافع افق بگیرد.

محمد بن یوسف به سلطنت باز گشت

پیش بینی ما در شماره گذشته مبنی بر اینکه بالاخره فرانسه در این فشار افکار عمومی مردم مراکش نساجار به موافقت با بازگشت محمد بن یوسف به سلطنت مراکش

خواهد شد خیلی زود تر از آنکه انتظار میرفت تحقق یافت. ادامه مبارزه مردم مراکش و تقاضای آنها دایره بازگشت محمد بن یوسف تا ۱۸ اومبر روز تاجگذاری او فراسویان را تسلیم کرد و پشته وزیر خارجه فرانسه موافقت فرانسه را با تجدید سلطنت بن یوسف رسماً باو اعلام کرد و بلافاصله برچم سلطنتی مراکش بر فراز اقامتگاه سلطان ملی و محبوب مراکش باهتر از درآمد و قرار است روز ۱۸ اومبر برابر با ۲۶ تان بن یوسف برارکش بازگردد.



همیشه مسئله آلمان در برابر وزرای خارجه چهار دولت خود نمایی میکند

مراکشیان تصمیم دارند از پادشاه مبارز خود که بغاوت آزادی و استقلال وطنش ولی زندان و تبعید بر - خود هیوار کرد استقبال پر شکوه و بیسابقه ای بنمایند ولی در عین حال مبارزین مراکشی از سلطان خود انتظار دارند تا تأمین استقلال کامل مراکش دست از مبارزه بردارد و متأسر فاسد و بوقلمون صفتی چون الفلای اجازه خود نمایی دهد.

اگر بن یوسف برخلاف انتظار مردم عمل کند با مخالفت آنها روبرو خواهد شد و چون باطن فراسویان و دست نشاندهان متنفذ آنها مانند الفلای از تجدید سلطنت او ناراضند و قتی پشتیبانی ملت یعنی تنها تکیه - کاهش را از دست بدهد ناچار باید از تحت و تاج چشم پیوسته فسلان بن یوسف مشغول تنظیم برنامه کار خود می باشد. با بازگشت او به سلطنت چهار نفر اعضاء شورای سلطنتی استعفاء خواهند داد و این سلیمان از طرف او بنیشت وزیر مراکش منصوب خواهد شد.

هنوز روش این یوسف در برابر تروریستهای مراکش که با آشتی و صلح آمیز کنونی مراکش و فرانسه مخالفت می نمایند و قطعاً آینه یکی از مشکلات بزرگ او خواهد بود و موضوع درج را با تجدید سلطنت محمد بن یوسف جلب توجه میکند. اتفاقاً و اتحاد بنی نظر مردم مسلمان مراکش توام با فداکاری پر اوج آنها در مبارزه علیه استعمار فرانسه است که جاد او در مشرق و وطن خواهان آزادی طلبان ملتهای محروم و استعمار زده جهان قرار گیرد، دیگر بوقلمون صفتی و بی نیسی بنیست عارضی بنیست چون الفلای که برای حفظ ثروت و مقام خود بهر پستی و ذاتی تم می دهند. الفلای که تا چند روز قبل با انتشار اعلامیه های متعدد با مراجعت این یوسف و حتی تشکیل شورای سلطنت مخالفت میکرد پس از موافقت فرانسه با تجدید سلطنت محمد بن یوسف فوراً به پادشاه آمد و با واسطه پشته وزیر خارجه فرانسه پس از چندین ساعت معطلی در اطاق انتظار حضور این یوسف با ریافت و هنگام شرفایی به پای بن یوسف افتاد و ضمن اظهار ندامت از گذشته طلب عفو کرده مردم مراکش متعقد بن یوسف نباید فریب خنده و تبریک اینگونه عناصر را که فتنه استعمار و فتنه نوکر میباشند بخورد و الا ملت بنیست مردم را از دست خواهد داد.

کنفرانس ژنو

پس از یک تعطیل سه روزه کنفرانس ژنو مجدداً از روز سه شنبه گذشته شروع بکار کرد. اولین مسئله ای که بطوریه وسیع در کنفرانس مطرح شد مسئله خاور میانه بود. مولوتف برای حل مشکل خاور میانه پیشنهاد کرد کنفرانس از دول بزرگ و اعراب و اسرائیل تشکیل شود و پیمان امنیتی میان همه دول خاور میانه و دول بزرگ منعقد شود. این پیشنهاد از طرف دالس رد شد و مولوتف سریعاً اظهار کرد برای لئو پیمان شادویی اعتدای آن دست به اقدامی خواهد زد موضوع جالب و مذاکرات وزیر امور خارجه نسبت به خاور میانه روش مرموز ماک میلان است که موجب تاراضی دالس شده است.

مسئله آلمان

بابتکه انتظار میرفت مولوتف در مراجعت از مسکو پیشنهادات تجدیدی در مرحله دوم کنفرانس مطرح کند متأسفانه در اولین جلسه مذاکره در مورد آلمان سریعاً اعلام کرد شوروی فعلاً با وحدت آلمان موافق نیست و بنیستواند آلمان شرقی را فدای وحدت آلمان کند این مطلب همان است که در شماره گذشته ما بان اشاره کردیم و نوشتم نظر لئو لک غرب در مورد وحدت آلمان منطقی است.

ولی شوروی برای آنکه آلمان شرقی از دستش خارج نشود و با توأم اختیارات نظر مردم بکر از مالک پشته برده آلمانی ظاهر شود با وحدت آلمان مخالف است باین دانسته دول غربی دو آخرین پیشنهاد خود تقاضا کردند که چهار گانه است: ۱- معطامه مسئله آلمان تشکیل شود که با نشاندهان آلمان بفرم "و شرقی" تماس بگیرد و در ژانویه ۱۹۴۸ شده تقریباً دو ماه دیگر بدول بزرگ گزارش اقدامات خود را بدهد و ۲- معطامه ۳- اختیارات مجلس عمومی سپتامبر ۱۹۴۸ آلمان بکند ۴- اختیارات مجلس آلمان حق تصویب قانون اساسی و انتخاب دولت را داشته باشد و دولت واحد آلمان بماند صلح متفقین و امضایند و روش سایر آلمان را تصدیق نماید شوروی چون مطمئن است آلمان بفرم که اسم رای - تصاوید داد باین پیشنهاد موافقت نکرد.

در مورد امنیت اروپا هم دول غربی پیشنهاد شوروی را که منطقه آلمان است بپذیرند و شوروی هم می گویند اگر واقعا خواهان اعتماد بماند امنیت عمومی هستند اتحادیه های ائتلاف و ورش را متصل کنند تا اتحادیه ای در داخل اتحادیه عمومی گواهی کنند در مورد تقابل تسلیحات هنوز سر از سر و عکس برداری اختلاف است در حالیکه این شکار را میتوان از طریق سازمان ملل حل کرد و به مالک مختلف الاغ کرد با بگامه دو اختیار دول بزرگ بگذارند و اعلامیه قبلی اجازه عکس برداری و کنترل آنها بدهد. در ماده چهارم دستور کنفرانس یعنی توسعه روابط شرق و غرب محیط سر دکونی زمینه موافقت را از بین برده و نسبت به نتیجه کنفرانس نظری را که در شماره گذشته دادیم تأیید میکنم ممکن است وزراء خارجه تصمیم بگیرند و چند ماه دیگر خودشان با سران دول بزرگ کنفرانس معدوی تشکیل دهند.



وزرای خارجه چهار دولت بزرگ راه دشوار کنفرانس را می بینند و ولی در قله کوه باین مانع بر می خورند

فانتری بقم: این شماره به یاد میاد الی... نهایت غرور جوانی... سالکی بود خیلی باد... میکرد دیگر قدرتی... از نو و زور من وجود... قدری کردن کلفت و زور... لادامل جالهای... باد و سرخورد از... طب تر نگاه داشته و... ازین با فاصله آید... مرا از عقب صدا میکرد... کسی را که در پشت... طایفه و منت گذاری... بگردن خود فشار می... بطرف عقب بر میگردد... و بنده بیچاره را از... کس را در هیچ چیز... بنیاد استم و خصوصاً... میکرد و جلوی آینه... خود را نگاه مینمودم... بزرگ عالم را قابل مفا... زبردست است که... گفته ولی هیچوقت ز... بوده و با این میناکی... ولی هیچوقت سینه اش... و گردنش چون من که... چرخیل اگر می... و بدخترهای محل ما... چطور پیش قبضش... اندازش میکنم و... هینارک و وزشکار فیه... مثل من نییاد... الفرض این باد... چنان رسوخ کرده بو... قدرت خود نیاید بشی... فقط و ققط یک عیسان... بود که در زور خانه... بکنفران من بیشتر... اینکه او را بای در... در منزل هم روزی... خصوصاً باخته شتو... میکردم بطوریکه و... میشد تمام سروص... با کرده بزرگ میشد... فشار مفاصل دست و... و هر روز هم شدت می... اجازه نمیداد که ناله... رفتن ناتوانم. آنرا... میدانستم. همین مو... دیگری نبود عاقبت... لسانش شن دستم... که من از آن سرور... بود که دست مرا از... هم بالکی های زورخانه... آراستنیس دادند... و آنها ابتدا تجویز... تعداد شش تن بوی... عین چند روز... طبع چهل زبوری... چهل عدد چراغ زبوری

از : لیدار
ت ۱۹
طفت مراکش

« غلیظك ! »

از این شماره به بعد فانتزی نویس ماهره ندر این ستون برای شما فانتزی کوتاه و جالبی خواهد نوشت

از : آبنوس

دلچسپ

سرش میان دستپاش گرفته بود
خیره ، دوش کوری را که خود را پیشه
پنجه میزدند ، میگریست ، از فاصله های
دور صداهای شب بگوش میآید تاریکی همه جا
را پر کرده بود .
نظر میرسد که اشباح خیالی در
تیرگی در تنگای هستند و با احتیاط در
امعای سیاهیها کین میکنند . چراغ
باشه صورتی رنگ میسوخت و سایه هیکل
اورا بروی دیوار میافتند .
چنگی بوهای دردم ریخته اش زد ،
دستش با آرامی از روی پیشانی لغزد و
روی لکه بزرگ صورتش کبر کرد و ارمی
چندش آور آنرا بس نمود . افکار شکنجه
آوردی به فرس هیچم آورد .
بیکار دیگر جای زخم بزرگی را که
نصف صورتش را برده بود و از پشت لب
تا زیر چشمش ادامه داشت واوسی کرد .
- این لکه اگر تو صورتم نبود باز
اینقدر زشت و کبریه نبود ، اینبه باعث
انزجار و تنفر نیست ، همه از دیدن این
صورت این چشمهای دروغ خون گرفته بد
شون میاد ، هیچکس تنفرش را مخفی نمی
کند ، همه عیبم رو برخم میکنند ، بیخندن
مسخرم میکنند ، بالاخره صورتشون رو بر
میگردونن ، حتی مادرها بچه هاشون را
از من میترسونن
هرچه در گذشته اش میگوید خبر
یکرنج مداوم ، یک خفت هیجکی چیزی
نیست . تمام تنفری را که در سرتاسر عمر
زده و زده بروی زنده کش چکیده بود ، یکباره
سر برداشته و غبار تیره کینه ای قلبش را
کدر کرده بود .
بالندوه سایه اش خیره شد . می
خواست آثار رنج خود را در سایه خویش
تماشا کند .
لاک بزرگی با انعانی موازی روی
گردشاش نشسته بود و با سنگینی سایه اش
را نشرد .
قدر مردم از دست این نور افشانی
من خندیدن . قدر منرا بخاطر این نور
مسخره کردن .
با تنفر نگاهش را از سایه اش کند و
پیشایش را کف دست تکیه داد .
- از دست مردم ، از دست مسخره
کبها شون با نیجا ، باین نقطه دو وا فاده
فرار کردم . فکر میکردم اینبادیکه کسی
نیست تا مسخره ام کند . بهم رحم کنه از همه
بریدم . از چنگ نیشخندها ، صدها ،
ترحم ها گریختم . اما اینجاست هم راحت
نیستم حالا این سایه این سایه که با ساجت
بدیوار باز قوزم را نشونم میده برام
دلوزی میکنه شکنجه ام میده ، من دیگه
نمیخوام مردم با نگاهشون محبت را بین
صدها بدن . دیگه نمیخوام محبت را کدای
کنم نمیخوام . دلشون برام پوزه
نمیخوام .
پشت سایه اش نشست و از پشت پنجه
بشپ خیره شد و این هوس درویش جوشید
- ایکاش همیشه همینطور دلیاتاریک
بود و هیچکس دیگری را نمیدید . خوب
بود اصلا روشنی وجود نداشت تا کسی
سایه ای نداشته باشه .
صدای مرغ شب که حق من را دزد
شماره ۲۵

خورد و پاک زانوش در وقت قورقورفت
قهوه خونه ۱۷ استان قنداق پشت سرم
خورد . زنگول زنگول عرق به پیشانی
نشست و عطسه کرد و سالم سالم ، مادر زاد باشد
اما وقتی دیدند که نه باین چیزها
علاج نشد گفتند باید بهیام رفته و پشت
مال بدهم . لذا هر روز با چند نفر از رفقا
در حدود دوسه ساعت بهیام رفته و آن
بیا سفا بقدری کت مرا زور مال میکردند
که از حال میرفتم . همین امر پس از یک
ماه سبب شد که خیلی خیلی لاغر شده و مثل
آدمهایی که از زیر یک مرضی ۶ ماهه
بلند شوند بنظر میآیم .
بیچاره مادر از این پیش آمد داشت
دق مرگ میشد و میگفت خدا جویشو
از دست بگیره که جوون منو نظر زده
مرتبا هم روزی دوسه تومان خرج اسفند
و مپره آبی و کند رو و و غیر میگرد
از طرف دیگر من احمق بعد از آنکه از
صبح تا غروب از معالجات غسته میشدم باز
شبها بزور خانه رفته پرور شون میگردم
و عضلات فرسوده و کوفته خود را بدتر
میگردم . این اواخر بقدری لاغر و زرد لب
شده بودم که دیگر خیالت نمیگشتم
بزور خانه هم بروم
باز چند تن از رفقا که باطنهام از
ضعف ناتوانی من خوشحال شده بودند
دلوزی کرده و راهنایی کردند که یک
شخص با سلیقه باید ترا مش و مال بدهد
لذا یعنی بز منزل را که زور خانه کارم
بوده دیدیم و قرار شد یک من روغن و
چهل عدد تخم مرغ و یکمن قند و یک بسته
جای بگیرد و مرا مش و مال بدهد . من
که خیال میکردم این وسایل را برای تهیه
دوای مش و مال میخواند همه را از خانه
گرفته و تحویل دادم
اما بعد معلوم شد که مش و مال هیچ
بایستی آنها را بخورد تا قوت داشته باشد
و بتواند مرا خوب از کار درآورد
دلم میخواست روز معهود شباهم
تشریف داشته باشید و ببینید چه بلایای
عجیب و غریبی بر من بیچاره آورده و
چه حالات مضطرب بدست و پای من میداد
گاهی لنگم را از پشت سر پرور آورده
و از زیر دست و پل بیرون کشیده و
پاشنه پایم را به پشت کلام گیر میداد و
پای دیگر را از پشت کمر آورده و پرور
دور کت دیگر می چسباند و این ضعیف
را مانند قورباغه سینه روی زمین میخواست با بید
کاش بهیمن جا خانه میبافت بعد خودش کتده
زانویش را به پشت من گذارده و
گردنم را با دوست محکم بطرف خود
(بطرف عقب) میکشید . چنان فشار میداد
که از شدت درد نفس در سینه ام حبس
میشد . منم برای اینکه گردنم را از
را ثابت کنم ملقم در نیامد . مع الوصف
ملاحظه فرمائید قدر فشار بیشتر از
ظرفیت بود که بالاخره فریادم با سان
بلند شد .
آنکس در حالیکه مرا چون کبسه
بقیه در صفحه ۲۱

یادم میآید ۷ الی ۸ سال پیش من در
نهایت غرور جوانی یعنی در سن ۲۵
سالگی بودم ، خیلی باد بدماغم بود ، خیال
میکردم دیگر قدرتی بالاتر و نیروی برتر
از قوه زور من وجود ندارد ، خصوصا که
قدری کردن کلفت و ورزیده هم بودم .
لذا مثل جاهلای شهر غالباً باد بقیب
انداخته و سر خود را از حد معمول قدری
عقب تر نگاه داشته و بازوان و دستها را
ازین با فاصله آویزان میکردم هر کس
مرا از عقب صدا میکرد یا اگر میخواستم
کسی را که در پشت سرم بود نگاه کنم یا
طمانینه و منت گذاری فراوانی در حالیکه
بگردن خود فشار میآوردم سر را قدری
بطرف عقب بر میگردانیدم تا گاهی کرده
و پند بیچاره را از آزاد کرده باشم هیچ
کس را در هیچ چیز قابل مقایسه با خود
نمیدانستم و خصوصا اگر نیساعتی ورزش
میکردم و جلوی آینه عضلات بر جسته
خود را نگاه مینمودم دیگر بکلی مردان
بزرگ عالم را قابل مقایسه با خود نمیدانستم
و برادرست است که سمدی خوب شعر
گفته ولی هیچوقت زیر بلفاش مثل من
نبوده و یا این سینا که چه حکیم بوده است
ولی هیچوقت سینه اش چون سینه من سطر
و گردنش چون من کلفت نبوده است .
چریل اگر جرئت دارد بایران یابد
و بدخترهای محل ماچ نگاه کند تا ببیند
چطور پیش قبضش را گرفته و کوفته
اندازش میکند و خلاصه میگفتم حیف از
هیتلر که ورزشکار نیست و پشت بازوهایش
مثل من نباشد .
الفرض این باد و بودها در مغز من
چنان رسوخ کرده بود که بهیچ چیز جز
قدرت خود نیاندیشیدم .
فقط و فقط با خیال مرا ناراحت کرده
بود که در زور خانه که دشمن میگردم
یک نفر از من بیشتر شون میرفت و من برای
اینکه او را از پای در آورم علاوه بر زور خانه
در منزل هم روزی سه چهار ساعت ورزش
خصوصا باخته شون ، ورزش زور خانه ای
میکردم بطوریکه وقتی از روی تخت بلند
میشدم تمام سروس و روت و سینه و بازویم
باد کرده بزرگ میشد . کم کم در اثر این
فشار مفاصل دست راست من میبوی شد
و هر روز هم شدت مییافت . اما فرور جوانی
اجازه نمیداد که ناله کنم و بگویم که از شون
رفتن ناتوانم . آنرا برای خود سرکشستی
میدانستم . همین موضوع جز نادانی چیز
دیگری نبود عاقبت منجر به غرابی و
نارس شدن دستم شد . موضوعی
که من از آن سردی نمی آوردم نوع مرضی
بود که دست مرا آزاد میداد و بالاخره
هم با یکی های زور خانه اییم بقول خودشان
آرتا تئیس دادند . البته بعد از چندی
هر بار را برای رفقای نزدیکم گفته بودم
و آنها ابتدا تجویز کردند چندانست که
قنداق پشت سرم بخورم تا شفا یابم میگفتند
همین چند روز را اگر اساتذتون زیر
طبق چهل زبوری (طبقی که در محیطش
چهل عدد چراغ زبوری جایگیرد زمین

کنفرانس زو میبنداز
کرد . اولین مسئله
مشکل خاور میانه
که و اهراب و اسرا
همه دول خاور میانه
نیاده از طرف دال
سرد برای نو بیان
می خواهند موضوع
سیاست و امور میانه و روش
ایستی دال شده است
تف در مراجعت از
وم کنفرانس مطرح
ره در مورد آلمان
معدت آلمان موافق
را فدای وطن
در شماره گذشته ما
لوک غرب در مورد
قه از دست غلام
نکی از مالک بش
لایان مخالف است
بشهاد خود تقاضا
امه مسئله آلمان
و شرقی تاس
دیگر مدول بزرگ
دوا را معاتفات
اتحادات مجلس
انتخابات دولت را
ن صلح متفقین را
میر نماده شوری
راج ، تقوا و
دول غربی بشهاد
قند شوری هام
بر امنیت عموم
امتمصل کنند تا
ار شکت کنند در
ساز و نس و مکن
شکل را میتوان از
الک مختلف الاغ
نذارند و باطله
آنها مدهد . در
گو سه روابط
میته موافقت را
لری را که در شماره
و ز راه خارج
ن و با سان دول



بطوریکه
ماهیچه پیش در
کفتو پاکب و
سیاحت نامه آنان

گفتیم که بدون خدا
خیابان صاحبجمع بزم
بلور سازی راه آنجا را
ولی متاسفانه چون ظلم
برای صرف ناهار رفته بود
بسیر خود از طرف میدان
صاحب جمع ادامه دهیم
خیابان مزبور از شمال می
میشود پس از ۱۵۰ متر
بایک انحناء ملایم میدان
که آنرا میدان امین السلطان
مشرق این خیابان از جنوب
به ترتیب خیابانهای ایستاد
وازمرب آن کوچه گریه
و کوچه صاحبجمع و کوچه
مرادی منشعب میشود .
همه چیز در خیابان صاحب
میخورد کثرت نفوس و
حصص را برین است اکثر در
را دکانهای صابون فرو
است و بحساب دقیق در
دکان صابون فروشی ۱۳



حسین بالی خندان و دلی شکین
برک و کوچ و جود دارد
که خیابان صاحب جمع را
پرخانه میکنند. تپه خانه ها
کسانیت که در آنجا بود یکس
غیر از دکانها و قهوه خانه
کسبه خیابان ساون پرخانه
طرافه فروش ساون دور کرد .
ما را نیز باید باین جمع اف
این خیابان بر جمعیت یکس
کلامه بنام نجم آبادی قرار داد

عنوان دکتر در حقوق و تربیت فلسفه
مراجعت کرده در دانشگاه های حقوق و
مغول و مغول و مغول و مغول و مغول
مدنی و تاریخ فلسفه اسلام مشغول شدند
و از سال ۱۳۳۰ شورای دانشگاه
ایشان را بجای مرحوم دکتر زنگنه پست
ریاست انتخاب کرد و از آن هنگام تاکنون
دکتر عمید ریاست دانشگاه را بر عهده
دارد و موفق شده است کامیابی های می در
راه توسعه و تکمیل دانشگاه بردارد، که
مهمترین آنها را باید تاسیس کلاس جرم
شناسی، تشکیل موسسه علوم اداری و
افتتاح دوره دکترای حقوق دانست
اقدامات ظاهرا کوچک ولی مهم
دیگری نظیر اصلاح آیین نامه های داخلی
تغییر اوراق امتحانی، دستور تصحیح اوراق



آقای دکتر عیدرئیس دانشگاه حقوق

درخود دانشگاه و توسعه کتابخانه و ...
نیز در دوره ریاست ایشان انجام یافته است.
جای خوشوقتی اینجاست که اولیاء
دانشگاه بنوائس موجود در کار تحصیلی
دانشجویان و قوف دارند و گویا تشکیل
کلاسهای کارآموزی تشکیل کنفرانسهایی
از اساتید خارجی انتشار نشریه دانشگاه
حقوق و خلاصه هر عملی که بمعلومات نظری
و عملی دانشجویان اضافه کند، جزء برنامه
سالمهای آینده ایشان است .



یکی از کلاسهای درس دانشگاه حقوق

هم اکنون مسئله توسعه بنای دانشگاه
در دستور کار است و اعتبارات لازم برای
ساختن بنای جدید اخذ شده است
و نیز قرار است دو استثنوی جدید
حقوق بین الملل و علوم مالی افتتاح گردد
اما برای اجرای برنامه های جدید
به اشغال اساسی موجود است
پیش در صفحه ۲۵

دانشگاه حقوق

است



اینجا

آقای رجال ایران
فارغ التحصیل این
دانشگاه هستند

نفر را داراست، دو سالگی که اکنون دو
هزار و چند صد نفر در آن تحصیل می -
کنند

آقای دکتر عیدرئیس دانشگاه

تماشائی است و اکثر چشما
و کنگرانی های مهم دانشگاه
در اینجا برگزار میشود.

استخوان بندی

دانشگاه حقوق هر

سال از طریق سابقه و ورودی

عده ای دانشجو می پذیرد

(و امثال ۱۸۲ نفر پذیرفت)

کلاس های اول و دوم همگانی

است ولی از کلاس سوم

پس رشته قضائی، سیاسی،

اقتصادی تقسیم میشود و هر

کس فقط میتواند یک رشته

را بخواند، اوشن تحصیل

در کلاسها دو و سه ساله میشود

کلاس جرم شناسی را که

دوره اش یکسال است دید،

بعد از لیسانس سده دوره رشته

علوم اداری و دکتر آمد

پذیرش دانشجو است.

موسسه علوم اداری در سال گذشته
با همکاری دانشگاه کالیفرنیا جنوبی
افتتاح شد و بهین اعطاء اساتید آن همه
خارجی هستند. در دوره دکتر هم دانش -
جویان قسمت تکمیلی رشته های تخصصی
خود را در مدت حد اقل دو سال می بینند .
دکترای حقوق از ابتدای سال جاری
تاسیس و هفته گذشته شین مراسم جالبی
رسم افتتاح شده است .

اداره دانشگاه حقوق داده شد و مقر
گردید رئیس دانشگاه را شورای اساتدان
انتخاب نمایند و از آن سال تاکنون به ترتیب
آقایان دکتر قاسم زاده دکتر سنجابی -
مرحوم دکتر زنگنه رئیس دانشگاه حقوق
بودند و اینک آقای دکتر موسی عمید
عهده دار پست ریاست دانشگاه، میباشد
اینک در دانشگاه حقوق رشته های قضائی
سیاسی، اقتصادی اداری، جرم شناسی و دوره
تکمیلی دکترای حقوق دایر است و اساتدان



نمای شرقی دانشگاه حقوق

مادر برنامه های مختلف را تدوین میکنند
بدین طریق دانشگاه حقوق تهران در حال
حاضر بصورت معظم ترین دانشگاه مادر
آمده است

بنای دانشگاه

ذیاب ترین و مجلل ترین بناهای کنونی
دانشگاه تهران متعلق بدانشگاه حقوق است
بطوریکه فرنگ رفته ها تعریف میکنند
بنای دانشگاه حقوق ما در زمره بهترین
بناهای دانشگاه های اروپا قرار دارد
ولی باید این نکته را اضافه کنیم که این
بنای زیبا کنجایش پذیرش حد اکثر پانصد



قسمتی از کتابخانه دانشگاه حقوق

دانشگاه حقوق یعنی معلی که
«متخصص امور قضائی سیاسی»
«اقتصادی اداری و جرم شناسی تربیت»
«می کنند دو هزار و دویست نفر»
«دانشجو دارد، در حالیکه ابرار»
«کار تحصیلی این جمع منحصر»
«بهمان وسایلی است که ده بنا»
«پانزده سال قبل برای سید نفیر»
«وجود داشته است و اولیاء دانشگاه»
«نیز از این جهت فوق العاده در»
«زحمت هستند، امیدواریم که این»
«قائمی بزودی بر طرف شود تا»
«دین موسسه بزرگ فرهنگی موفق»
«و انجام خدمات بیشتری شود»

رضاء کاشفی

نگاهی بگذشت
میرزا حسن خان مشیر الدوله در
پایتخت کشور نزار درس سیاست خوانده
بود و هنگامیکه بوزارت امور خارجه منصوب
گردید موفق شد اجازه تاسیس مدرسه
علوم سیاسی را از مظفر الدین شاه کسب
کند و درست ۶۰ سال قبل این مدرسه تحت

تظرف خود وزیر امور خارجه وقت با بودجه ای
که از محل عوارض صدور تذکره تامین
میکشت، دایر گردید. وظیفه مدیریت
داخلی مدرسه به آقای میرزا عبدالکریم خان
محقق الدوله محول شد. اولین شاگرد
اول این مدرسه مرحوم میرزا عبداله
مستوفی شد که ثابت کرد در سیاست واقعا
دل اول و شاگرد اولی را خوب میتواند
بهیمنه بگیرد. در سالهای بعد مرحوم
نصرت الدوله و وزیر عدلیه نیز یک
مدرسه اختصاصی برای علم حقوق تحت
ریاست مسیورینی وابسته بوزارت عدلیه
تاسیس کرد. وزیر دارائی نیز برای
رشته تجارت چنین اقدامی دست زد.

در سال ۱۳۰۷ شمس مرحوم سید
محمد تدین وزیر فرهنگ و شاه شین
تصویرنامه ای این سه مدرسه را با یکدیگر تلفیق
کرد و تحت نظر وزارت معارف قرار داد.
از همین سال استاد محمد ابرار ریاست

دانشگاه منصوب شد و تا سال ۱۳۲۰
در این پست باقی بود.

معاونین او نیز از شخصیت های با
معلومات و گرانایه مانند آقایان حسین
نجم مرحوم دکتر زنگنه، دکتر شایگان،
مرحوم مصطفی عدل و دکتر معظمی
بوده اند.

در سال ۱۳۲۱ نیز تغییراتی در وضع

تشریان

پایتخت کشور ما

از: دوره ۳ رد «تلخ»

بطوریکه خوانندگان در شماره گذشته ملاحظه نمودند مسافری ن ماهنه پیش در میدان شوش پیاده شدند و پس از گردش در میدان و گفتگو با کسبه و اهالی بطرف خیابان صاحبجمع رفتند اکنون دنباله سیاحت نامه آنان از نظر تان میگذرد

گفتیم که بدون خدا حافظی از خیابان صاحبجمع بهزم دیدار کارخانه بلور سازی راه آنجا را در پیش گرفتیم ولی متأسفانه چون ظهر بود و کارگران برای صرفه ناهار رفته بودند میجو شدیم پس بر سر از طرف میدان شوش بطرف خیابان صاحب جمع ادامه دهیم

خیابان مزبور از شمال میدان شوش شروع میشود و پس از ۱۵۰ الی دوست متر بایک انحناء ملایم بیدانی خشم میشود که آنرا میدان امین السلطان مینامند از شرق این خیابان از جنوب بطرف شمال به ترتیب خیابانهای انبار و کوچه انبار و از مغرب آن کوچه کردک و یک بن بست و کوچه صاحبجمع و کوچه حمام و خیابان مرادی منشعب میشود. چیزی که پیش از همه چیز در خیابان صاحبجمع بچشم شما میخورد کثرت نفوس و فعالیت بیحد و حصر ماری است اکثر دکانهای این خیابان را دکانهای صاحبون فروش تشکیل داده است و بهسبب دقیق در آنجا ۹ باب دکان صابون فروش و ۱۳ باب قهوهخانه



حسین بابی خندان ودلی فیکین آهنگری میکند بزرگ و کوچک وجود دارد بدینست بدانید که خیابان صاحب جمع را سابقا صاون بزخانه میگفتند، قهوهخانه هانتها معن تفریح کسانست که در آنجا بودند و بکسیو کار مشغولند غیر از دکانها و قهوه خانه ها سایر کسبه خیابان صاون بزخانه را چکرکی حلوا فروش دوره کرد. غورده فروش و طوافها تشکیل میدهند، باربرها و چرخچی ها را نیز باید باین جمع افزود در طول این خیابان بر جمعیت یکباب دبستان شش کلاسه بنام نجم آبادی قرار دارد و در

صلحه ۹

آنرا شکافت سر را بدو نیمه کرد و بقیه سینه رسید و اسب و سوارش را دو نصف کرد... (ناگهان پرده سفیدی را دوری عکسها کشیدند و چندیالی برخاست و معلوم شد عکاس باشی خواسته است عکس بگیرد عده ای دور ما را گرفتند آهسته آهسته حرفهای آشنا آشنای گوش پرسیدیم هوا پس است گفتیم عکاس باشی معلول چه هستی؟ و یواشکی از آنجا دور شدیم و راه خود را بطرف بالا در پیش گرفتیم در یک قسمت از خیابان عده ای که مختصر پارچه ای را بشکل عبانه دور سر پیچیده بودند با بساط دعا نویسی مشغول سر کتاب باز کردن و دعا دادن بودند.

- حضرت آقا سلام عرض میکنم.
- (السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته)
- سرکار سر کتاب باز میکنید؟
- (بفضل و عون الهی طالع هم می-
بیتم و برای دوری از گردن دشمن، ایجاد مهر و محبت، قهر و غضب دعاهم میدهم)
- مثل اینکه شما اهل تهران نیستید؟



آقا برای ماهم سر کتاب باز کرد
- (بفرمایید بنشینید، خبر من اهل زکاتم و پس از ریاضت برای دادن دوا و باز کردن سر کتاب پانچا آمده ام)
- ممکن است برای ما هم یک سر کتاب باز کنید؟
- (البته البته نیازش در حال میشود) با دادن در حال جناب آقا بایک ساسله اوراد و زمزمه ها و پرسیدن نسام پدر و مادر و سن و سال کتابش را باز کرد و نگاهی کرد و گفت:
- (شما شخص ساده لوحی هستید ستاره شما در برج هشتم است.



بهلوان نوروز در تلاش پاره کردن زنجیر است و سعادت و خوشبختی آینده شما را میرساند دو دشمن خونخوار دارید از آنها بپرهیزید شما دو چشم میگرد از آن چنین بنظر میرسد که در گذشته گرفتار بیماری سختی شده اید که الیحداد بخیر گذشته است، پول زیاد بدست شما میرسد رفوف و مهر باید ولی دشمن خود را از دوست تشخیص ندهید یک قرآن بدو دارید که با دعا و توسل انشاء الله بخیر خواهد گذشت..... حالا آقا دعایش را بدعاهم تغییر بداد خدمت میرسیم

دو سر بیخ خیابان صاحبجمع یک بازارچه قرار دارد که کسبه آنرا بیشتر بالان دورها و چندتا بقال و چند دکان که زنان در آن مشغول خارج کردن بنبه از قوزه هستند تشکیل میدهد

گفتندی نیز دو کنار خیابان خود نمایی میکنند که متعلق ببقیره آقا است. در خیابان صاحبجمع بعد از دکانهای صابون فروش و قهوهخانه کثرت دکانهای آهنگری و قفل سازی جلب توجه میکند

- استاد دست دوست خسته نباشی
- سلام علیکم
- سلام از ما ست چید دست میکنی؟
- ای بابا چی باید درس کنیم نعل؟
- بی ادبیه؟ خیر
- خوب چند سال داری چند مرد میگیری مثل اینکه اینجا شاگردی؟
- بله شاگردم اوسنام رفته بیرون قیه در ققه ۲۲



مثل همه جا از مقررات و امنای و رانندگی در خیابان صاحبجمع هم خبری نیست

اتحاد ملل

شماره ۲

حقوق و در بحث فلسفه، هندیس دروس حقوق و فلسفه اسلام مشغول شدند ۱۳۳ شورای دانشکده موسوم د کتر زنکت نیست دروازان هنگام تاکنون دانشکده را بر هفده است کامهای میسی فر ل دانشکده پرداخته که باید تاسیس کلاس جرم موسسه علوم اداری و رای حقوق دانست هرا کوچک ولی مهم ح آیین نامه های داخلی دستور تصویب اوران



شکسته حقوق و سه کتابخانه و... شان انجام یافته است. اینجاست که اولیاء خود در کار تحصیلی دارند و گویا تشکیل تشکیل کنفرانسهایی تشار نشریه دانشکده که به معلومات نظری شافه کند، جزع برانه است.



نله توسعه بنای دانشکده و اعتبارات لازم برای اخذ شده است ت دو استیویتی جدید علوم مالی افتتاح کرد برای برنامه های جدید موجود است قیه در صفحه ۲ شماره ۲

ندارد مردم این چیز به شب و روز می‌خندند - آیا در چیز به خوشبختیها
معادن حالا هم وجود دارد ؟

A black and white photograph showing a man in a light-colored uniform shirt and a dark cap. He is looking down at a person's arm, which is extended towards him. The person whose arm is being examined is wearing a dark, striped garment. The background is plain and light-colored.

A sepia-toned photograph of a large, domed building, likely a mosque or a significant religious structure, situated in a flat, open landscape. A palm tree is visible on the left side of the frame.

9. 4000

A vintage advertisement for 'The Girl in the Sun' featuring a woman in a white dress sitting on a beach, with a tropical scene in the background. The woman is the central figure, seated and looking towards the viewer. She is wearing a light-colored, possibly white, dress with a patterned skirt. The background shows a tropical beach scene with palm trees and a body of water. The overall tone is nostalgic and evocative of mid-20th-century fashion and travel.

چاپ این عکس ها برای
توانخوا و برج موفیتی را در پی داشت، زیرا
فورا برای بازی در چند فیلم با او
برادارها منعقد شد!

شماره ۴۵



تا اواخر قرن نوزدهم رقابت آزاد اساس و پایه سرمایه داری را تشکیل میداد. در آنوقت نیز صاحبان صنایع بزرگ، شرکت های مهمی که جدیداً تأسیس شده بودند، بانکهای پر سرمایه که در راه حاکمیت مطلق کار می میباشند، احتیاج بازار داشتند. آنها برای پیشرفت و توسعه محتاج باین بودند که از یکطرف منابع مواد خام بدست آورند و از طرف دیگر بوسیله بازارهای فروش بیافزایند.

دولتهای بزرگ که نایافته سرمایه داران «خودی» بودند، توجه اساسی خود را برای تحقق این مقصود صرف میکردند. این خصوصیات هنوز هم ذات مالک سرمایه داری را تشکیل میدهد. در اینجا فقط دو فرق اساسی وجود دارد. در قرن نوزدهم هنوز تمام جهان از جانب مالک بزرگ اشغال نشده بود، دول بزرگ هنوز احتیاج نداشتند که برای تحصیل بازار فروش و تأمین مواد خام بازارها و مستعمرات بکند یکروست یا نداشتند علاوه بر این در آنوقت صاحبان صنایع، مراکز مالی و بانکی فعالیت جداگانه نداشتند قدرت آنها در صحنه بین المللی چندان زیاد نبود و در داخل کشور نیز حاکمیت مطلق پیدا نکرده بودند. کشمکش آنها چه در داخل و چه در خارج از کشور خود بر روی رقابت آزاد وجود داشت. بهدینموضع سود فائق بودند زیرا قدرت لازم برای تحصیل حداکثر سود نداشتند. با شروع قرن بیستم یک دگرگونی کامل در این موارد پیدا شد.

۱ - دیگر در سراسر جهان «جای خالی» وجود نداشت، مالک دنیا بدو دسته تقسیم شده بودند: مالک بزرگ صنعتی که برای ادامه حیات بی بازار فروش و تحصیل مواد خام احتیاج داشتند، مالک کوچک و فقیر صنعتی که بی بازار فروش و منابع مواد خام تبدیل شده بودند.

۲ - دیگر موسسات صنعتی و مراکز مالی جدا جدا که با هم بر اساس رقابت آزاد مربوط باشند وجود نداشت. اتحادیه های عظیمی از عظیم ترین موسسات مالی بوجود آمدند. رقابت آزاد جای خود را به انحصار بخشید. انحصار طلبان محتاج بی بازار تازه و مواد خام بیشتری بودند «جای خالی» که بتواند این احتیاج را برطرف کند موجود نبود. دورا موجود داشت: با تن دادن به رکود صنایع و پیران اقتصادی؛ با کوشش برای تحصیل بازار تازه و صنایع مواد خام بوسیله استبداد به حدود مستعمرات دیگران.

۳ - دیگر حد متوسط سود معنی نداشت، حد متوسط سود متعاقب بدوران و رقابت آزاد بود. قدرت مطلق و انحصاری میتوانست از امکانات عظیم مالی خود برای بالا نگه داشتن قیمت های بین المللی و بهره برداری کامل از نیروهای انسانی و طبیعی مستعمرات استفاده نماید و حداکثر سود ممکن را بدست آورد.

این دگرگونی در اساس اقتصادی، دگرگونی مشابهی را در روابط سیاسی دول بزرگ جهان بوجود آورد. اگر در قرن نوزدهم کشمکشها محدود به دو یا چند دولت جداگانه بود، در قرن بیستم بر اثر حاکمیت انحصاری هر نوع کشمکش اساسی جنبه دنیایی پیدا کرد.

جنگ جهانی اول قبل از هر چیز ناشی از کوششی بود که آلمان و اطریش-هنگری برای تصرف بازارهای فرانسه و انگلستان و روسیه تزاری بخرج میدادند. جنگ دوم جهانی معلول تلاشی بود که آلمان و ایتالیا و ژاپن برای توسعه بازار و تحصیل مواد خام بحساب مستعمرات آمریکا و انگلستان و فرانسه نشان میدادند. کشمکش دولتهای بزرگ غیر کمونیست بخصوص در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی شدیدتر و حادث تر شد. دو علت اساسی در این تحول جدید وجود دارد:

۱ - خاک پهناور چین با ۶۰۰ میلیون جمعیت و هشت کشور اروپای شرقی با ۱۵۰ میلیون جمعیت از دایره مالک سرمایه داری بیرون رفت و این تحول موجب شد که میدان فروش کالا و منابع مواد خام به میزان زیادی تنگ تر شود. نزدیک به ۸۰۰ میلیون مصرف کننده مصنوعات صنعتی مالک بزرگ سرمایه داری از دست آنها خارج شد در حالیکه بر میزان تولید این کشورها هم و بیش اضافه شده است.

۲ - مالک کمونیست که تا قبل از جنگ اخیر مصرف کننده مصنوعات و مصنوعات مالک بزرگ سرمایه داری بودند امروز خود صادر کننده این مصنوعات شده اند.

در جنب بازار سرمایه داری و موازی با این بازار، بازار جدید دیگری پیدا شده است. بازار جدید به حساب بازار قدیم و مست میگیرد و علت هم این است که مالک کمونیست با کشورهای سرمایه داری و مستعمرات بر اساس پایایی معامله می کنند و باین وسیله بسرعت خود بازار سرمایه داری را که روی تحصیل ارز و اوراق بهادار قرار دارد محدود و محدودتر مینمایند.

گرچه مالک بزرگ سرمایه داری با تمام توان می کوشد با استفاده از سلطه خود بر مالک کوچک، از توسعه بازار جدید جلوگیری کند ولی این کوشش کثر به ثمر میرسد. بدلی که در فوق ذکر شد با گذشت زمان، تضاد و کشمکش مالک بزرگ غیر کمونیست شدیدتر میشود. این تضاد و کشمکش انعکاسی است از تضاد و کشمکش که میان اتحادیه های انحصاری جهان در جریان است. در راس این اتحادیه ها و در ستاد فرماندهی این کشمکش ها انحصارات آمریکا انگلستان قرار دارند. اکنون انحصارات آمریکا و انگلستان قیمت مده منابع مواد خام آسیا، آفریقا، امریکای جنوبی و اروپا را در اختیار دارند فقط کمیانیهای نفتی امریکا و انگلیسی در اوایل سال ۱۹۵۱ نزدیک به ۵۰۰ میلیون هکتار از سرزمینهای نفت شیر جهان را در دست داشته اند. نزدیک به صد کمیانی

انحصاری که زیر سلطه و نظارت ۳۰ مرکز مالی قرار دارند سه چهارم ذخایر اکتشافی دنیای غیر کمونیست را در اختیار دارند و دو سوم تولید و محصول ۲۵ رشته رزک مواد خام را بشود اختصاص داده اند. در حقیقت ۳۰ مرکز مالی بر اقتصادیات جهان غیر کمونیست حکومت میکند. ۱۰۰ میلیون موده عبارتند از: ۱۱ کمیانی امریکایی، ۱۰ کمیانی انگلیسی، ۸ کمیانی فرانسوی و ۹ کمیانی بلژیکی. از صد کمیانی مزبور ۷۰ کمیانی عظیم تر از دیگران هستند، از این ۷۰ کمیانی ۹ کمیانی امریکایی میباشند، مجموع سرمایه متحرک این کمیانیها در سال ۱۹۵۲ بالغ بر ۲۶۴ میلیارد دلار بود نسبت به سال ۱۹۳۷ که ۱۸۲ میلیارد دلار بود ۴۴ میلیارد دلار افزایش یافته است. این افزایش سرمایه بخودی خود نشان دهنده سود سرسام آوری است که باین کمیانیها میرسد. برای بدست آوردن سهم بیشتری از این رقم کلان، قهر بین انحصارات بزرگ بدون توقف جریان دارد.

گروه های عظیم مالی روکفلر، مورگان، ملون، کلیولند، وین، کونلپ، از جانب مراکز مالی و صنعتی امریکا در راس این تیرد مهم و خونین قرار دارند. گروه روکفلر بخصوص نقش مهمتری را بر عهده دارد و بیش از دیگران در تعیین جهت و خط مشی دستگاه دولتی امریکا موثر است.

گروه روکفلر بخصوص در ۲۰ کشور سرمایه داری و مستعمره بر منابع نفتی حکومت میکند و ۷۰ درصد از نفت استخراجی جهان غیر کمونیست را بطور مستقیم و

غیر مستقیم در تصرف دارد گروه روکفلر در سالهای اخیر تیرد شدیدی برای صاحب منابع ذغال سنگ، فلزات رنگی و مواد خام نفتیک و امانداخته است. گروه مورگان در شرق اروپا و شرق وسطی، در اندونزی و ژاپن و مالایا و نامیمولات سرخ، فلزات رنگی و نفتی، شیلی و مکزیک و کانادا و پاکستان کشورهای دیگر را زیر کنترل خود دارد.

مرکز عظیم مالی «اوپن هیوس» در «روشلند» «ویورتینو» تر است شیلیایی امپراطوری، «بریتیش متالسی» در راس کمیانیهای انحصاری انگلستان قرار دارند این موسسات انحصاری در تولید و تحصیل الماس و طلا و افریقای جنوبی، مواد فلزی کانادا و استرالیا و افریقا نقش عمده ای دارند. گروه «روشلند» در کمیانی هلندی «روپال داج شل» شریک است انحصارات انگلیسی در تولید کائوچوی طبیعی دل اساسی بازی میکنند.

در سالهای اخیر، بخصوص در دوران جنگ دوم و پس از جنگ، کمیانیهای امریکایی موفق شدند که در چند زمینه کمیانیهای رقیب را به عقب نشینی وادار نمایند و بحساب آنها بر میدان بازار فروش و میزان مواد خام و مقدار سود خود بیفزایند. تا بلو زبرد و تسلط جریان مبارزه کمیانیهای مزبور را در کنترل رشته های عمده تولید نشان میدهد. در صد سهم چند کشور مهم در سرمایه گذاری و کنترل تولید

بقیه در صفحه ۲۲



کل در انتیبه که چون عشوه کند در کارش

بلان سبزی فروش داری
ی و میوه می فروشد و از
بدن بال کارد دیگری میبرد
کشاورزی نیز علاقه زیادی
شخم زدن مزارع هر
را شخم میزنند و در
گندمهای خود را در
معه - بول همه برای قرا
جزیره حصای کنار
باقی داری همچنان نوازند که
تصور نیست یعنی همه
ند برای مهمان خود از
مالی جریسا هنوز مادر
مقاط جهان دروغ و
خود را دروغ خیال میکنند
نشان خوشبخت و
پاسر گری مردم این
ن به وسط و اطمین و
تشکیل میدهد در این
تأثیر و آلات موسیقی
تم نهار و ادوات خاله
ووت قدری مردم این
و خرم هستند و قدری
دست و خوشبختی مردم این
ند بزرگترین و گرا بیا
را باباک و وودوری از
ن کنند بشرط آنکه سال
فراوانه اینها همین نوع
ادامه دهند و بتوانند
سطح فکر عیش آنان را

• (گریز) ! •

از: صادق جلالی

غمگین و دلشورده بساوا بود
میسرد و مرگ او چه غم افزا بود

شب تیوه بود و مرغ شبی از دور
شعی به آخرین نفس آرام

روزی بخنده راه امیدم زد
خبرین لبی به لعل فونباری
گاهی با شک و آه فرییم داد
افونکاری بضم فونکاری

درویشی پر تولد زایش
افتاده سایه ای بر رخ دیوار
شاعر میان آتش تب میسوخست
آشفته موی و غم زده و سمار

بردفنری که هرورقش بادی است
از عشقهای مرده و نا کامش
آشفته مینویسد و میگریسد
بر موك عشق و بخت بد اناجاش

دیگر نه عاشقم نه هوسبازم
نه دو پی قریب دلدارای
نه پای بند طره کیسوی
نه در امید نرگس شهلای

در انتظار صبح وفا چون شمع
بکچند سوختم و دگر بس بود
ابوای من که حاصلم از همنی
سودای عشق هر کس و نا کس بود

گل سرخ و سفید کی میاں
بنفشہ برکت کی میاں
تو گفتی گل بیابان
گل عالم تو مرشد کی میاں
گل سرخ و سفید دستہ
سین سنگ مرمر و شہ دستہ

یاد گذشته‌ها ...

اثر: «پل ورن»

ای یادبودهای مردی پشیم، از
چشم چه میخواند؛
یگداوید آن بام حسرت آتیر و
نرواش کتم، آنروز محزون خزان را
که برای اولین بار بدستهای بیوسه زدم
آنروز را که پرندگان پاییزی دوهوا
میریدند، آفتاب اشعی یغروغ خود را
پرور خنای زرمی تاباند و باسردی ابدان
لخت آنها را تکان میداد و شاخهای مرده
و خشک دشتان را متوج میبافت
من او تنها بودم، پهلوی پهلوارم رفتم
ایم سردخزان کیسوی (رویش را زوی
شاهها پریشان میکرد
آه ... اولین گلهایه معطرند و
نغمه... بوسه هاجره بر عرش، دورا انگیز ۱

ای پاد بودهای مردمی پیشین! از جانم
چه میسواهد؟
بگذارید آن ایام حسرت آمیز را
فراموش کنم ... «اوج»

اثر شاعر گمنام چینی

نتیجہ ای چیدم از درخت هاو
چون لب یارمن ، شکوفه ناز
آشپانی شبی پرستونی
زانکہ در کان دلفریب نگار
تا بحر آن شکوفه پریر شد
لیک در کان او سیاه و هنوز

شہراز «شفق» حکیمیان

او مغان دادمش پند دادم
کوچک و سرخ و شادی افزا بود
بر گرفتیم بیار خود دادم
چون بر او سیاه و زیبا بود
بمشبوه آن برنده نیز گرفت
دوبلش فرمود و شکوفا بود

طوفان

طوفان

طوفان

دین پس سرشک کرم دیلفرد
از چشم من بگواهِ زرد من
ای اشک و عشق و شمرخدا حافظ
دوری کنی از من و دود من

وسوی زندگانی اینک من
من بنده سیه دل شیطانم
با آرزوی موده بنا کامی
دروست شم اسیر و زندانم

جان داد شمع بزم و خروسان مست
شادی کنان اوید سحر دازند
هر شاعری که دیده فرومی بست
از مرگ شام تیره خبر دادند: (پایان)

الهی بشکته این سنک مرمر
که یار نازین تنها نشسته
کل بالا بلند سینه چاکم
اگر امشویامی موهلا کم
اگر امشو نیامی تاخروس خون
خروس خون دیکه مو زیر خاکم

هـ - الف - سایه

قصه !

هرگز این قصه ندانست کسی :
 آن شب آمد بسیاری من و خاموش نشست
 سر فرو داشت ، لبیک گفت سخن ،
 نکش از کبکم داشت گریز ،
 مدتی بود که دیگر بمان
 بر سر مهر نبود ،
 آه ، این درد مرا میفرسود
 او ببل هشق دگر میوزد ،
 کربه سردام دردمان او ،
 هایبائی که هنوز
 تنم از خاطره اش میلرزد ،
 بر سرم دست کشیده ،
 و کناوم بنشست ،
 و سه بهشتید بمن ،
 یک میدانم
 که دلش بادل من سرده شده است ...

تهران - پاییز ۱۳۳۲

بازگشت

صاحب مثل دستی بچوب برد و چیزی بلوراند داد اوهم با قدم دو بطرف آنها رو آورد و بولر از دور نشان میداد -
لوران وقتی رسید بول را بنگاهان داده گفت :
آقای کانلر ترا در ترم دیده‌ام زیرا اوهم با همین قطار مسافرت کرده‌است
امشب من بیاج شد میایم و سوت میزنم اگرهم مانع خروج توشده اقلاً تا کانلر نروده بیا ...

ژاندرم صحبت آنرا قطع کرد و گفت حال وقت شرح و تفصیل نیست و کلان را بطرف بلکان خروج راند -
لوران مدتی بدببال ایشان میگرد در راهرو زیر زمین که چندان روشن نبود ژاندرم بلیط‌ها را از لای برگردان آستین بیرون آورد و یکی را به کلان داده گفت : «تو مال خودت را بدهی بهتر است».

کلان بیازرسی که بلیط‌ها را میگرد نگاه نکرد و در تمام طول راه سرش را پائین انداخت وقتی بیدان جلواستگاه رسیدند و کلان سر برداشت، هیچگونه وسیله نقلیه‌ای متأسفانه بچشمش نغورد. تمام میدان ایستگاه خالی بود، ژاندرم

برای دلداری او گفت :
«فول میدهم تا بنجدیقہ دیگر اتومبیلی پیدا شود»
کلان نگاهی بساعت ایستگاه انداخت چند دقیقه بیشتر بظهور نمانده بود . او فهمید چرا دو اتومبیل گرابه‌ای که همیشه در این محل بودند، حالا نیستند. اکنون موقع رسیدن کشتی بخاری است و آنها نزدیک شط، با انتظار مسافرین تازه وارد هستند . بنابر این مدت‌ها طول میکشد تا اتومبیلها بایستگاه برسند .

ژاندرم گفت : ایستگاه شما چندراز شهر دور است و مالتن زیر این آفتاب سوزان هم چندان لطیف ندارد .
کلان بخودش گفت : خدا کند ژاندرم حوصله‌اش سر نرود هر طور بخت باید او را سرگرم کنم و بنابرین شرح داد که در این محل رودخانه از میان دوه میگذرد و تابستانها آب آن تا پای‌خانه هامیرسد و در شهر از اعجاز معجزات سکونت دره ضیفه

هستند و بعلت طغیانهای متوالی است که راه آهن را روی پلی بلند ساخته‌اند.
بالاخره از ژاندرم پرسید چطور چنین جای شهری را که شراهای آن شهرت جهانی دارد نمیشناسد ؟

ژاندرم ناگهان صحبتش را قطع کرده پرسید :
«قطار بعدی چه وقت میرسد ؟»

«قطارهای پشت سر هم میرسند و هر دفعه تا کسی هابرای بردن مسافرین بایستگاه می‌آیند و طوایف نیکبند که قطار دیگری خواهد رسید .
- برو توی

خلاصه شماره قبل
«کلان جوانی بود که ترجیح میداد خانه پدری را ترک کند و همین کار را هم کرد ، اما «پایس» او را دستگیر نمود ...

ایستگاه و بزرگترین بعدی چه وقت میرسد
کلان علوار و کشتی‌های باره خود را نشان داده با لحن تضرع آمیزی گفت : نگاه کنید ! بهتر نیست خودتان بروید بپرسید امستند جواب شمارا بهتر خواهد داد .
«عجب ! در غیبت من از چنگم بروی !»
از دردت دلت باخبر هستم .

کلان باجبار حاضر شد و پرسود و سوال کند . اما در همین وقت لوران و آقای کانلر از دور ایستگاه بیرون آمدند . کلان رویش را برگرداند تا آنها خارج شوند و آقای کانلر ایستاد و بلوراند گفت :
«برو مالتن و روشن کن !»
لوران رفت مالتن را روشن کند

آقای کانلر به ژاندرم گفت : اینسوقت تا کسی گیرش نخواهد آمد . اگر آن کامیونت که نزدیک درایبار است بدرشما میغورد ، میتوانید از آن استفاده کنید در هر صورت من کامیونت را خالصی برمیگردانم .

ژاندرم بپهرت و پس از ابراز تشکر پرسید : «شاهسان آقای نیستید که او پول قرض دادید ؟» و تبسم گنان ، کلان را که با آنها پشت کرده بود ، نشان داد صاحب هتل به کلان نزدیک شده دو حالیکه از روی محبت دست بر بپشتش مینواخت گفت :

«چطور ! کلان تودیکر اشخاص را راجباً آبیاری ؟»
وای چون کلان ساکت و بی حرکت ایستاده بود صاحب هتل پشت گردنش را گرفت و مجبورش کرد بروی او نگاه کند .
«این حرکات چیست ؟ سلام و تعارف مگر باید رفت ؟»

کلان باجبار تبسمی کرده ، زیراب از پولی که گرفته بود ، تشکر کرد و گفت :
«حالا دیگر احتیاجی باین پول ندارم . در ضمن پول را از جیبش بیرون آورد .

«اگر پول را پیش خودت نگه می داشتی ، بهتر نبود . هر وقت خواستی میتوانی پول را بمن پس بدهی . مهمانخانه چی این را گفته ، سرتاپای او را در انداز کرد و اضافه نمود : مثلاً اینکه در این چند هفته غیبت نبودند ، فقط صورتت کمی لاغر شده ولی بقیه ... ژودباش برو پیش لوران .»

ولی ژاندرم بر رفتن او رضایت نداد فقط وقتی کلان در اتومبیل قرار گرفت مهمانخانه چی توانست سرفراحت از ژاندرم سوال کند کجا و چه وقت او توانسته است کلانرا بدام اندازد و آیا در این مدت باز شیطنتی از او سر زده است ؟
بعد آهسته پواندرم گفت :
«از شما پنهان نباشد ، در این محل

این بیچاره را بچشم منظر جای نگاه می کنند

ژاندرم در جوابش گفت :
«این برحمتی دورچه هم آزاد امیرساند ولی همینطور که اطلاعات خود را درباره او میداد چشم از کامیونی که کلان در آن نشسته بود سر نیداشت . وقتی ژاندرم صحبتش تمام شد مهمانخانه چی گفت

«باجیزهایی که درباره این پسر مرد عجیب میگویند جای تعجبی نیست که این پسرک از دستش فرار کرده باشد . واقعا خداوند بداد این پسر برسد کسی چه می داند چه بر سر او خواهد آورد . سرکار ژاندرم اگر شما کاتولیک باشید بشو بی حس میکنید این پیش آمد چه رسواسی بزرگی برای خان کلبه افرام آورده است ؟ البته متوجه این نکته هستم ولی متأسفانه پسرک هنوز بخواست آن بی برده است . پدرش از اولیای امور تقاضا کرده قضیه را سکوت بگذارند . کانلر در جوابش گفت عجب

بعد از اندام وقت در کامیونت پهلوی کلان قرار گرفت و لوران هم پهلوی مهمانخانه چی نشست و اتومبیل راه شهر را در پیش گرفت

پس از عبور از میدان دستفروشها ، اتومبیل باصدای زیاد از یک کوچه تنگ و بدسنگفرش شده‌ای گذشت . از آخرین ساختمان منازل که رد می شدند وارد منطقه‌ای گردیده که به جای آن باغهای میودار بودو تا کستانها تاقله تپه امتداد داشت . در یک پیچی که جاده تنگ میشد کامیونت ایستاد . کانلروی محل نشین خود چرخ زده برده روی کامیونت را عقب زده و ژاندرم رو کرده گفت :

«حتی کسانیکه برای عروسی باهمل تمهید بکلیسا میروند مجبورند اینجا از اتومبیل پیاده شده حداکثر ۲۰ کیلومتر دیگر را پیاده راه بروند . این پسرک را بغضه‌اش برسانید من اینجاست نظار شاهستم بدبایم بنزل میرویم و نهار میخوریم . شما خیالی باین جوانک محبت کردید .

کلان در موقع غذا حافظی وقتی به مهمانخانه چی دست داد چنان قیافه کوفته و واوخته‌ای داشت که صاحب مهمانخانه از اتومبیلش پیاده شده باو گفت :

«میخواهی منم باشم بیایم ؟»
پسرک که تبسم تلخی بر لب داشت سرش را ملامت نفی تکان داده گفت :
«اگر تمام شهر هم با من بیایند، کنکه را خواهم خورد . تنها یک خواهش از شما دارم بکسی نگوید که مرا باستان بغضه آورده است .»

کانلر قول داد بکسی نگوید و برای تأیید قول خود به لوران رو کرده با لحن آمرانه‌ای گفت :
«توهم در دهنت را خواهی بست .»
لوران در جواب گفت : «البته»
و بعد به کلان رو کرده اشاله نمود .
اشاله آنطوری که دلت می‌خواهد کارها را برآورد

طبق قرار قبلی امشب میسایم و سوت میزنم

ژاندرم و کلان سر بالایی راه خانه خان کلبه را پیش گرفته و وقتی به خانه رسیدند در آن بسته بود .
پدرت هنوز از ایستگاه برگشته بقیه در صافه ۲۴



لو فان
چندانی
موتور دایم
نیز

مان مست
مهر دارنده
فرومیست
دادند (پایان)
مهر
نشسته
کم
لاکم
س خون
بر خاکم

فاموش نشد
خن
بر

دود
زود

است
پایه ۱۳۳۲

یکمرد و زن خوشگلش

بفلم نویسنده کهن



خلاصه قسمت اول

فرح، زن خوشگل طناز به شوهر خوب و دانشمند و جوانمردش میگوید: من که همیشه میخندیدم، میدانی چرا چند ماه است خنده بلبم نیاید و من که همیشه دلم بچه میخواست میدانی چرا همیشه حامله شدم بچه‌ام را سقط کردم؟ بدلیل آنکه با وجود عشق سوزانی که بهم داشته‌ایم و با آنکه تو از همه حیث خوب و بلکه از بهترین مردان جهان هستی من دیگر نمیتوانم بسا تو زندگی کنم و باید از هم جدا شویم. فرهاد این کلام را شوخی یا مولود جنون میشمارد ولی فرح اطمینان میدهد که نه دیوانه است و نه شوخی میکند و میگوید: بسرجه‌ای رسیدم که زندگی با تو را برای خود یک شکست، یک زلت، یک محرومیت، یک شکنجه میشمارم، این حین حقیقت است. آرام باش و دلایل مرا بشنو.

فرهاد احساس کرد که اندک اندک خشمگین میشود اما خوبشستن داری کرد و گفت:

— بهتر آن میدانم که دیگری گوش بنویسم فرح! مقدماتی که گفتی بوی جنون میدهد، سنوئلی که نیدانم چرا بخود بسته‌ای! ازین مقدمات حالتی پیدا کرده‌ام که دوهفته عمر خود از آن گریزان بوده‌ام! خشمگین شده‌ام! میترسم که دلالت از اینها، چون آمیزتی باشد و دیوانه‌ام کند.

فرح شانه بالا انداخت و گفت: برای من فرق نیست! آنچه را که میخوانم بگویم میگویم و تو نیز چاره‌ای جز شنیدن نداری، زیرا که خواه و ناخواه باید از هم امشب حساب زندگی را از حساب من جدا کنی و برای آینده خود طرح تازه‌ای بریزی و در صورتی به آسانی از عهدت این کار برخوای آمد که گوش به حرف من دهی و سر انجام اعتراف کنی که دیگر نخواهی توانست با من زندگی کنی.

و چون دید که فرهاد میخواند چیزی بگوید دست بلند کرد و بدرستی گفت:

— خواهش میکنم حرف از فرهاد! اگر صد دقیقه کلام مرا قطع کنی و چیزی بگوئی باز بجای اول باز خواهم گفت و آن ایست که من دلالت خود را گویم و ترا قانع کنم. یقین بدان که قانع خواهم شد. خواهی دانست که ازین پس محال است من و تو بتوانیم زیر یک سقف زندگی کنیم، محال است که من بتوانم ترا شوهر خود بشمارم، محال است که تو بخوای که من باز هم زن تو باشم! من هم تراب خوب میشناسم و هم تو مرا بزودی تراب خواهم شناخت و خواهی دانست که پیش از این درست نشناخته بودی یا من چنان عوش شده‌ام که بهیچوجه شباهت به آنچه که بودم ندارم. اگر میخواهی که من عصبانی بشوم و آرام شدن بگویم آرام باش و گوش کن! اینطور خیلی بهتر است! خواست جمع باشد، فرهاد الآن شروع میکنم عرض کنم که زندگی کنونی من و تو با هم برای من بمنزله یک پیشنهاد است، پیشنهاد یک آینده‌ای که در صورت زندگی کردن با تو نصیب من خواهد شد. من در باره این آینده زیاد فکر کرده‌ام، زیاد مطالعه کرده‌ام! از چند ماه با نظر کاری جز

این نداشته‌ام و اکنون یک تصویر بسیار کامل و غیر قابل انکار از آن در ذهن خود دارم و میخواهم جزء جزء آن را برای تو شرح بدهم! می‌بینی که مثل دیوانه‌ها حرف میزنم و تو چند دقیقه بعد تصدیق خواهی کرد که آنچه گفته‌ام صحیح و ایراد ناپذیر بوده است! من و تو با هم خوب و خوش زندگی میکنیم، تو شوهری هستی در کمال خوبی، پیشنهاد درجه مهربان و با عاطفه و خوش رفتار، عاشق هم بودیم و هستیم و خواهیم بود، با هم عهد بسته‌ایم که تا پایان زندگی مهر و صفای خود را حفظ کنیم و خواهیم کرد! زیر سایه این عشق روز افزون زندگی میکنیم! هر کسی زندگی ما را میبیند میگوید زن و شوهری هستند خوب و خوشبخت! پس از یک چندین صاحب بچه میشود، یکی، دوتا، سه تا، چهار تا، کتوتیا بیشتر. تاج افتخار مادری بر سرم قرار میگیرد، پستانهایم از شیر ورم میکنند، زن خوب و مهربان و وظیفه شناسی هستم پس بچه‌هایم را از پستان خود شیر میدهم. تو بیضا فقه‌ها میسپاری راحت من و بچه‌هایم را فراهم میآوری و هر وقت که مرا می‌بینی که بر صندلی نشسته‌ای در بسریک پهلوانانده و بچه‌هایم را قشنگانم را زیر پستانم انداخته‌ام مرا فرشته‌ای از زیباترین، پاکترین و دوست داشتنی‌ترین فرشتگان ملکوت میشماری، دست و پای مرا میبوسی و من در بوسه‌های تو، علاوه بر عشق هیجان آلود یک شوهر، عشق راخی و پاکیزه یک پدر و ستایش یک موجود پاکدل و جوانمرد را نیز احساس میکنم! در خانه گرفتاری‌های شیرینی دارم و چون زن خوبی هستم توجه به بچه‌ها و به خانه‌ام را بر چیز دیگر که در دنیا جای خارج خانه وجود دارد ترجیح میدهم! اصلا وقت زانی برای من باقی نمیاند که با چیزهای دیگر رسم و از محیط سعادت خود، از کانون نوروزان خانه پای بیرون نهم. بچه‌ها و وظایف میخوانند و رسیدگی میخوانند، باید اسباب و وسایلشان را، هر چه بزرگتر میشوند بیشتر، فراهم کرد، ناخوشی و بیماری دارند، شب‌هایی هست که باید بر بالینشان بیدار بود، حوادثی پیش می‌آید که برای دفع اثر آن گاهی یک قسمت و گاه همه ساعات خواب و استراحت را فدا باید کرد!

می‌بینند زیرا که هرگز دو کوچه و خیابان چشم بدختر و زنی ندوخته‌است تا یک لکانه یو، باشوهر دار خود را با او سپانده و بایک دختر و لنگار بی‌پدر و مادر دلش را در بود و قول زناشویی از او گرفته باشد. یک آرزوی بسیار بزرگمان با انقاد جشن عقد و عروسی بر آورده میشود! دیگر ما خیلی بزرگ شده‌ایم، خیلی محترم شمرده میشویم! عروس را بخانه می‌آوریم و من که زن بسیار خوبی هستم برای او مادر شوهری اندازم، مهربانی می‌شوم و او را مثل دخترهای خود بلکه بیشتر دوست میدارم. زندگیان شکل دیگر و مزه دلپذیرتری پیدا میکند. ناچشم بر هم بگذریم شکم عروسان بالا می‌آید و چه لذت دارد وقتی که نوه پسرمان بدینا آید، نوه دوم دختری مان هم بدینا آمده است و گرفتاری‌های شیرین و دلچسبی داریم، نمیتوانم بیکبار بپایانم! برای دختر دو مسان خواستگار می‌آید! چه دختر قشنگی! البته که می‌پسندند، بین صد خواستگار یکی را انتخاب میکنیم و به جهیز کبری مشغول میشویم، بازم خوشی روی خوشی، سعادت روی سعادت و افزایش احترام و بالا رفتن مقام... من دیگر خیلی مادر و خیلی خانم بزرگ شده‌ام! عروسی پس دو مان زندگی را وسیع تر و شلوغ تر میکند، زندگی بهیچوجه یک نواخت و خسته کننده نیست، هر دم ازین باغ بری می‌رسد، هر یک تازه تر از دیگری! دیگری خودمان بچه کوچک نداریم و عروس ها و دامادها و نوها دور مان را گرفته‌اند، درخت عشقان صد شاخه داده و بر سر هر شاخه آن دلدار شیرینی خوش چست و میو تر از گنجشک و قشنگتر از قناری نشسته است! دیگر من فرح نیستم، این اسم راحتی تو هم کمتر یاد می‌آوری، خانم بزرگ، مامان بزرگم، خانم مامان! یک نوجو، کوچک و بزرگ احاطه کرده‌اند، همانطور که زن خوبی بودم، مواد خوبی بودم حالا من مادر بزرگ خوبی شده‌ام! هر چند من خیلی زیاد نیستید شده‌ام! دیگر به تناسب سنم می‌باشد، بلا حلقه زاد و دردم باید از ظاهر جوانی خود داری کنم، بعض نوه هایم خیلی بزرگ شده‌اند، دختر اول، دختر بزرگمان سرویسینه و قد و قامتی خوش را پیدا کرده است، بزودی شوهر میکند، باید منتظر نتیجه

اتحاد مثل

شماره ۲

صفحه ۱۴

صفحه ۱۵

پیشینم: طاولی نخواهد کشید که دخترم خانم بزرگوارم بر آقا بزرگ خواهد شد.

به دیگر: من خیلی پیر شده ام، خودم بیز باید احترام خودم را مراعات کنم. پیرامون من جنبایی نیست؛ بزرگترها مرا تنها گذاشته اند، دورم جمع شده اند، بازی میکنند، تفریح میکنند، فقط بن سلامی کرده و رفته اند، محیطشان با محیط من جور نیاید، اقتضای نشان با احترام از من و ادراشان میکنند و من چون خانم بزرگ خوبی هستم، بهم چوچه از بی مهریشان نمیگیرد؛ دورادور دعاگو و خواستار سلامتشان هستم، اما کوچولوها هنوز دور من جمع میشوند، همیشه در کند خود و حتی در جیبهای خود برای آنها خوراکیهای خوب دارم؛ سه چهارتا نو توتیبه خیلی کوچولو دارم که نمیکند، مادرهاشان، خواهرها و برادران بزرگترشان سرگرم تفریح خودشان هستند و این کوچولوها دور من جمع شده اند، وقت لازم نمیکند، میخواهم و شو بگیرم، مجبور دست و صورت آنها را هم بشویم؛ چون مادر بزرگ خوبی هستم، همه چیزشان را تحمل میکنم، چنج و دادشان را، ساعتشان را؛ بالاخره ساکتشان میکنم؛ با خوراکی سرگرمشان میکنم و به نماز میایستم، میایند چناندام از من و لومیکند، مهر و تسبیح و امیرند، با خلوغ کارشان حواسم را پرت میکنند و آنکه کوچکتر از همه است، پای چناندام میباشند، دیگری هم هوس میکند، با جمل لازم از من میگویند، تنیان این را عوض میکنم؛ آن یکی را سر میگیرم؛ حوصله ام سر میرود و بزرگترهاشان را صدا میکنم اما چون زن خوبی هستم اشکم نمیکند، خودم را عیب و بی حوصله نشان نمیدهم؛ باز بان خوش میگویم، مواظب این بهیچه با بیدار تا نماز را بخوانم، البته خودم نمیتوانم از این کوچولوها چشم بپوشم. دوستشان دارم، دست و دلم برایشان میگذرد، و برای بزرگترهاشان دلم تنگ میشود. من هم میروم و در جمع آنان می نشینم، البته هنوز دلم و دماغم را درامه آنها با آنکه دوستم دارم و پیش خودم سرگرم میکنم و در ادب و احترام و ملاطفت و تعظیمشان هم یک نوع احتیاط و اجتناب احساس میکنم. این مولود و روح جوانشان است که مرا کینه و مبتل و صاحب فکر بوسیده میباشند؛ و اگر چیزی بگویم یا اندرزی بهم یا یکی از تجربه های گذشته خود را حکایت کنم، حالت لید رفتن و انکار و حتی تسخر و ادراش بسیار از آنان می بینم؛ بیرونی هستم که اگر خیلی عاقل و علاقه مند بسط احترام خود باشم باید سرتوی سرهای فرزندان خود نیاورم، بکارشان دخالت نکنم، حتی زبان نصیحت بروی هیچکدامشان نگشایم، فقط مقام یک زن آن گونه نفیس را داشته باشم که در کنج طاقچه ای به احترام جای داده شده باشد یا یک نفر محترم که میان مقبره کم فروغی تنها افتاده باشد. همه بیایند و تیرگی بگیرند، سری فرود آورند و دنبال زندگی خود روند؛ برای من دیگر کسی نمائند است که زبانم را بفهمد و از دلم خبر داشته باشد و کوشش بفرم دهد و کنارم بنشیند و نامن همدی و هم زبانی کند و تو، بشرط آنکه تو آن وقت زنده باشی و در صورت زنده بودن من و همزمان خوب، جوانمرد، عاقل و مهربان باشی... الا آن پس طولی نمیکشد که هر دو مانم میل به قبر می شویم، همان قبر محترم و بر سر قبر هر کدام یک قرآن میگذارند، همان قرآن برکت دهنده و السلام نامه تمام است. پیشنهاد دلگی امروز با تو برای آینده من

پیش از آنکه همه شروما غوی و سادات بعد از آن تصور که گفتیم جمع آید و حوادث دیگری خلل بآن نرساند، خودم حساب کن، دقت کن، فکرت را که بمراتب از فکر من عالی تر و روشن تر است، بکسار بیانداز و ببین که آیا بهتر و بالاتر از این زندگی و آینده برای یک زن و شوهر بی نهایت خوب میسر میشود؟

فرهاد که در همه این مدت چشمان مملو از حیرت خود را، بدهان و چشمان فرح دوخته و شرح تصویر این آینده را در عجز و بدقت شنیده بود گفت: - تقریباً همین است. گاه قدری بدتر و گاه قدری بهتر.

فرح بختندی گفت: «نه دیگر» بی انصافی نکن، بدتر ممکن است، خیلی بدتر، پیش آمدهای بد، مرک و میرها، بی آبرویی ها، سقوطها، شکستهای جانگاہی که ممکن است هر پدر و مادر از رفتن و سر و سر وشت فرزندان خود احساس کند، هزار جور بدی و رنج و عذاب که در زندگی مردم می بینم؛ من همه اینها را از قلم انداخته ام، تا با بوی خود را کملا روشن و درخشان و سادات آمیز و با حلقه های تیرگی ها ترسیم کرده و کوشیده ام که یک کوزه ایام و تاریکی در متن آن و یک لکه ابر حادته زاهم در افق آن نباشد.

فرهاد گفت: خیلی خوب، من هم حرفی ندارم، زندگی یعنی همین، باید پیش از این توقع داشت؛ سعی کنیم همانطور که میگویم خوب باشیم تا دست سر وشت هم نتواند در تابوای آینده مان خط حادثه و اثرهای ترسیم کنند و باروی روشنی های که تو بر آن فرض کرده ای رنگ تیره ای بزند.

فرح راست نشست، برق عیبی در چشمان دلا ریش درخشید و با لحنی جدی گفت: - اما من این تابلو را هینکه ساختم و پرداختم و بادقت بشاایش نگریستم زشت و نفرت انگیز یافتم، تصمیم گرفتم که آن را برای خود بپذیرم، تصمیم گرفتم بدورشی اندازم و این همان مطلب است که بتو گفتم؛ که چه؟

فرح که این زندگی را نمیخواهم، این آینده را نمیخواهم، این پیشنهاد را برای آینده خود نمیپذیرم، باید از هم جدا شویم، باید طلاق بدهی!

فرهاد مشت خود را بر زانو فشرده، جلو خشم خود را بدین نحو گرفت و گفت: - همین بود دلیل تو؟ باین دلیل میخواستی ازم طلاق بگیری؟... آیا تو که بگمان خود نقاشی چنین روشن بین و دور اندیش و توانا هستی این تابلوای فرضی خود ساخته را بدین جهت زبر یا میاندازی و لگم و مال و نابود میکنی که تابلوای بهتری ساختی؟

فرح که پیشنهاد درخشانتر! - فرح با یک نوع بی حیایی گفت: - «البته»

فرهاد دیگر نتوانست باطمینان خشم خود مقاومت ورزد، ناگهان از حاجت و با لحن پرغر و غشی گفت:

فرح که آن حق که چنین پیشنهادی نتوانده است؛ فرح لبخندی تسخر آمیز زد و گفت: خودم!

و پس از آنکه یک لحظه با تکامی مساو از شفت فرهاد که دستش را بر دوش و حیرت وصف اندیش شده بود نگریست گفت:

پیشین فرهاد، اینقدر حراوت به خرج داده ام، یعنی که اگر توضیح کافی ندهم خیلی ناراحت میشوی، و بعدا قسم اگر اینطور در رفتی کنی و قصد داد و فریاد کردن یا تهدید داشته باشی یک کلمه هم توضیح نخواهم داد.

فرهاد زیر لب گفت: دیوانه! دیوانه! بر صندلی خود نشست و با صدای بلندتر گفت: آری دیوانه! جز این نیست، تو دیوانه! شده ای فرح!

فرح گفت: گفتیم که ممکن است؛ از اینکه میگوئی دیوانه شده ام اوقات تلخ نمیشود؛ میدانی چرا؟ بدلیل آنکه من دلبخواه خود و سادات خود را در همین حالت و در همین فکر پیدا کرده ام و از دستش نخواهم داد، و تو که فیلسوف و روان شناس هستی باید اینقدر فهمیده باشی که سعادت حقیقی یک فرد اگر در دیوانگی هم پیدا شود خوب است!

فرهاد به لحن اعتراض گفت: و تو آنقدر دیوانه شده ای که برای خود در دیوانگی سعادت می پیدا کرده ای؟

فرح برخاست و باز نشست، مثلاً این بود که جلو خشم خود را گرفت، آنگاه گفت:

سر بستم و گذارم فرهاد، فرض کن که دیوانه شده ام؛ حتی باور کن که دیوانه ام؛ و وقتی که باور کنی خواهی توانست جلوگیری خود را بگیری و گوش بدهی... درین صورت من خواهم توانست همه چیز را بگویم، همه دلایل خود را، و ترا متقاعد کنم بطوری که تسلیم رای من شوی و فردا صبح قبل از هر کار دیگر مرا ملایق بگویی!

فرهاد لبخند تلخی زد و با لحنی که ناگهان محبت آمیز و مشتاقانه شده بود گفت:

پس از خوب و بزم، هر چه میخواهی بگو، من آنقدر صبر دارم که حرف ترا تا آخر بشنوم و آخرت را که حرف هستم که بتوانم اخراش را که در دماغ تو پیدا شده است، از هر قیل که باشد، به آسانی علاج کنم.

فرح خنده ای با یک و تسخر آمیز کرد و گفت: بزرگ الله فرهاد! حالا خوب مرا بشناسی و بگو ببینم دیگر عصبانی نخواهی شد!

فرهاد با عزم جزم گفت: بهیچوجه؛ هر چه بگویم هر قدر مزخرف باشد!

هر قدر جرئت و احاطه باشد؛ حتی اگر ببینی که دیگر نمیتوانی مرا نکامداری و باید طلاق بدهی! - آن دیگر مربوط به من نیست و مربوط به شخص من و من بخود اعتماد کامل دارم.

فرح خنده کنان ولی با لحنی حزن آلود که عاری از استهزا و ایز بود گفت: - طفاک فرهاد!

و برق غضبی را که این کلمه از چشمان فرهاد بیرون کشید، نادیده گرفت، اثر تبسم از چهره معو کرد، سیاهی وقار آلود بخود گرفت و مثل کسی که در کمال عقل و با منطق قوی سخن میگوید گفت:

گوش کن فرهاد، من نمیخواهم بیرحم باشم. خوش ندارم اکنون که تصمیم گرفته ام از تو جدا شویم از دست کنم؛ میخواهم دل را از آنکه آن تابلوای دیگر را برای تو شرح بدهم خیالت را آسوده کنم؛ یقین دارم که سوظنی در خاطر ت پیدا شده که روست را میبورد و آتش بدلت میزند؛ خوش ندارم بقیه در صفحه ۲۴





(۲)

انسان وقتی گذشته را بیاد میآورد و مناظر زشت و زیبایی صحنه های ممدوم شدهی زندگی را در نظر مریتم میسازد ، احساس بیهم حسرت آمیزی قلبش را فشار میدهد ، احساسی که بیشتر از هر چیز هم آلود است و باس انگیز ...

من اکنون این حالت را به وضوح در خود مشاهده میکنم ، روح مرا مفلت تر ، ناواحت تر و قلبم را حسرت آمیز تر می بینم .

تجدید خاطرات درد بار پناه نمکی است که بروی زخم میقی پاشیده شود . هر وقت چشمان من روی مزارع - بزرگ آلدانها گردش میکنند داغ دلم تازه می شود ، خاطرات مردمان جان بگیرند و احساس میکنم پنجه های نمدی اندوه کلویم را می فشارد ...

آرزوها ، سالهاست که - پری شده ولی آتش قاب من هنوز مشتعل است خوب یاد هست ، وقتی قدم بن ۱۶ سالگی گذاشتم پدرم را از وجود خویش پیش از پیش منقلب و ناواحت یافتم ؛ پس وجود ملائقی چون آمیزی که بهم داشتیم مع الوصف چنان بود که بیشتر راضی است من زنده باشم ،

یکی دوباره هم که در مزرعه با هم تنها شدیم و او مطمئن شد اطرافش ان کی نیست پاسداری غنای بی بین گفت :

- ایلاوا ! رشد سریع تو ، زیبایی دائم انرا زیاد تو و بدتر از اینها ... بغی این مرد دیوانه مرا سخت ناراحت کرده ، میترسم سروشت بدی داشته باشم ، قدری مواظب باش ، از خانه بیرون میا . این اندیشه ، کم کم بشدت در پدرم قدرت گرفت ، دیگر اطمینانی آسوده نبود هر لحظه انتظار میکشید که فرستاده های او باب ، دخترش را مطالبه نمایند . این افکار ، مادر مرا ناراحت میکرد بعضی شبها که فلانا نیمه شب از خواب بیدار میشدم میدیدم که پدر و مادر درشته اند و با هم آمده صبحت میکنند و یکی از همین نیمه شبها بود که شیدم مادر آمده آهسته میگویی :

- چارمی منصرف بگرد اینست که ایلاوا را نامزد ژرف کنیم - خیال میکنی در اینصورت از سر ارباب در امان است ؟ - جز این چاره ای نداریم - ژرف خودش متکفل ایلاوا خواهد شد و دین او از گردن ما ساقط میگردد .

- بسیار خوب ، پاد باشد فردا صبح در اینصورت با ایلاوا و مادر ژرف صحبت کنیم ... ولی اگر ایلاوا باینکار تن ندهد ! - به ترتیب هست باید راضی کنیم بعد از این مکالمه ، پدر و مادر و چراغ را خاموش کردند و برخاسته و رفتند ، اسامین و چنان بیدار شدم .

ژرف جوان خوبی بود ، قدش بلند اندامش قوی و چهره اش بیشتر از دیگر جوانان ده زیبا و جذاب نبود ، در نیروی بازو و تیر اندازی نظیر نداشت ، اسمش را قهرمان دهکده گذاشته بودند . اما در هوش بیشتر از همه فقیر بود ، هیچ چیز نداشت ...

آنشب در اطراف « ژرف » خیلی فکر کردم ، نمیتوانستم در زوایای قلبم نسبت با احساس مغالطی بیایم ، فقط ضعف پنهانی مادش قدری دلم را چرکین میکرد ...

صبح فردا در يك موقع مناسب پدرم مرا به گوشه ای کشید و آهسته گفت :

- ایلاوا ! میدانی شانی بزرگی آورده ام ، در قهرمان دهکده از تو خواستگاری کرده . این ژرف را میگویم ... و بعد بدقت در چهره من به مطالعه پرداخت ، امانی بی آنکه جوابی بدهم سر پائین انداخته بودم - بعد از چند لحظه مجددا ادامه داد :

- جوان خوبی است ، در کارهای مزرعه میتواند کمک من باشد ، میتواند کاهها را بچرا برد ، آب به مزرعه وارد سازد ... من و مادرت تصمیم خود را گرفته ایم ، تو هم باید ...

دیگر که جاو آمدند پدرم و پندار و نگاههای باطراف کرد ، میدادست زبردست بلوطی نشسته ام ژرف نیز بدنبال من ایستاد و آن سو را نگاه میکرد ، پدرم فریاد زد :

- ایلاوا - ایلاوا !

و من خنده کنان بجانبش دویدم - گمان کنم ژرف بهترین لباسش را پوشیده بود ، يك نیم تنه سیاه که از زیر آن پیراهن سفید باندی خود نمای میکرد و بر روی آن پارچهای قرمزی بسته بود به تن داشت و انتهای خلوار آبی رنگش پوتین های سیاه و بد ترکیبی را که بپا کرده بود می پوشانید .

پدرم در حالی که ژرف را اشاره میکرد گفت :

- او را که میشناسی ... از امشب بیکدیگر تعلق خواهید داشت .

سپس يك قدم جاو گذاشت ، دستم را گرفت و تنوی دست ژرف نهاد ، آنکه با خنده گفت که امشب مراسم ساده ای باین مناسبت بویا خواهد شد

اولین بار نبود که با ژرف و او چه می شدم ، قبل از آن بارها وقتی که در مزرعه سرگرم کار بودم سرافقم آمده بود ، با هم بکرات صحبت کرده بودیم ، از غلای وقت پیش میدانستم که مرا دوست دارد . پدرم سپس مارا تنها گذاشت .

ژرف وقتی پدرم را دور دید ، دستم را قدری فشرد ، لبخندی زد و گفت :

- هوا خیلی خوب است ، من اکنون

خلاصه ی شماره ی قبل : طیب دهکده بی حکایت می کند که شبی مرا ببالین زن متعشوری بردند ، که در د فایق آخوندگی خود یادداشتهایی بدست من سپرد و در آنها ابتدای مظام « او باب » صحبت شده بود .

زیبایی « آلدانسا » را بهتر درک میکنم - همانطور که دستم را در دست داشت و من حرارت مطبوع آن را حس میکردم بطرف مزرعه براه افتادیم ، جاو میان چشم

پدرم این جمله را تمام گذاشت ، دستم را بپشتانی خود کشید و در حالیکه بنقطه ی دوری خیره شده بود گفت :

- آخر میدانی این ارباب خیلی بدجنس است ، اگر چشمش بتو بیفتد ، با جاو و سها او را خیر کنند آتوشت سروشتی مثل سروشت ولید باج در انتظار خواهد بود ...

هیچ جوابی ندادم ، فهمیدم که پدرم با جبار ژرف را بدامادی خود میبرد ... چند دقیقه ی دیگر هم نزد من نشست و معاذ جالبند ، بهالین آمرانه یی گفت :

- خود را آماده کن ، فکر میکنم تا فردا صبح مراسم ازدواج تو با ژورف انجام گرفته ، اما البته خیلی بی سرو صدا - و بعد رفت .

تدل از این مساجرا راضی بودم ، احساس شادی آمیزی طبع قلبم را بر سرمی ساخت ، گویی دست لطیفی قلبم را فشار میدهد ... زیبایی ژرف و نیروی او فکر میکردم و بهه متوجه شخصیت خانوادگرا میشدم ، دلم میخواست اولاً لال با اندازه ما استطاعت داشته باشد تا کسی نتواند باین - بدین پیشم تحقیر بنگرد بعدا فهمیدم که این ها اولی بهیچ گانه یی بیش نبوده ، فهمیدم که لازمی سعادت و نیکبختی بول نیست و استقامت منم خوشبختی آید باشد .

یکبار از لای شاخ و برگ سردرم دوختا تمام مردمانی ژرف بهدار شد پدرم دوش بدوش راه میآمد ، فقط حرکت کردم که بادست موها بهرامرتیب کنم و آنها را دوری شاهنم پدرم ... چند قدم

اندار و سپی قرار داشت ، خوشه های وژود برنج از اثر نسیم ملایمی که در دویای آرف بر میخواست تکان می خورد درختها توج دل انگیزی داشتند

ژرف آرام قدم بر میداشت و زیر لب آهستگی زمزمه میکرد :

« شبها به می خوابم »

و حتی مرغان بلایه های خود روی میآوردند و در به بهم میگذازند

« اما من ... »

« بیاد تو هستم »

« سکوت اسرار آمیز شب ، »

« تابش انوار عاج فام ماه »

« و طنازی و مشوه گری ستارگان »

« مهر ترا دورم بر میانیگرد »

« جمال تو نیست کائنات است ! »

« اگر تو نبودی جسم من فاقد روح بود . »

آهنگ صدای ژرف بتدریج پست میشد تا هنگامیکه بکلی خاموش ماند . زیر درختها قدم میزدیم ، سکوت دل انگیزی بر سر اسرمزعه حکمفرما بود .

ناگاه ژرف سکوت را شکست :

- میدانی ایلاوا - رفیق من (و ناسلا) دیروز میگفت که او باب با ما دورت داده است در اطراف « ولاد بیزر » و دخترش « ایلاوا » تحقیقات دقیقی بعمل آورده نتیجه را اطلاع دهد - چه اطلاعی ؟

- گویا ... نمیدانم چطور بگویم ، شاید او باب بتو نظراتی داشته است - لابد وقتی بفهمم که من يك دختر منزوی بستم و بشخصی مثل تو شوهر کرده ام مقایسه و افتخار خیطانی خود را ترک خواهد کرد

- شاید . و بهر صورت باید منتظر آینده باشیم .

دیگر حرفی نزدیم ، دستم همچنان میان دستهای ژرف بود ، احساس اضطراب آیزی خاموشان کرد ، ژرف دوباره زمزمه نمود :

« جمال تو نیست کائنات است ! »

« اگر تو نبودی جسم من فاقد روح بود . (ناتان) »

شیر دارای موادی بسیار خوبی برای میکرو بیمن جهت در اثر همیوش ترش میشود و اما شیر فرب که اگر شیر خراب شد ترش نمائید بربادی جوش شیرین غیری اگر کاملاً خراب



خبر اندی

و فیکه صاحبخانه خانه اش را ترک کنیم کم بتاریخ غلش را ما چند سال است که با هم سمیت زندگی میکنیم و راهم مرتب در سر موعه برای علت چیست

صاحبخانه ما باغوشه و تابحال خیلی ما را صاحب از وقتی که شما باینجا خانه ای که بهما میخواستید بود بفتح شما در صورتیکه میکردم این پول الان بهر او حرکت های تبه خانه خواه کوچک برای خوشی خیر آقا صاحب

شماره ۲

چرا باید خورد؟



پنیر علاج قطعی کندی ذهن است، کره امان را حقایق میکند خوردن سرشیر و آغوز بسیار خطرناک است چطور سرشیر و وشها در شیر قلب میکنند؟

بشیر از گوشت انسان ناچاو است سایر فرآورده های حیوانی را نیز مصرف کننده که مبتون آنها عبارتند از شیر پنیر، ماست، تخم مرغ که مادر این هفته راجع به خواص آنها باشما صحبت میکنم. ۱- شیر: شیر یکی از بهترین غذا های ما است زیرا از مواد مغذی مثل چربی، قند، املاح معدنی، ویتامینها، تشکیل شده مغزترین شیرها شیر گاو است. شیرین و شیر گوسفند نیز از حیث ویتامینها دست کمی از شیر گاو ندارد. شیره ترین شیرها بشیر انسان شیر الاغ است و اگر بتوان برای تغذیه کودکی از این شیر بدست آورد در صورت فقدان شیر مادر بسیار خوب است. خوشه ترین شیرها نیز شیر شتر است که مزایای شیره به خودهای گاو دار دارد شیرها هر چه زودتر باشند مغز ترند شیردای مقدیر زیادی کلسیم و فسفر است بطوریکه خوردن آن برای اشخاصی که از حیث فکری و مغزی خستگی دارند بسیار مفید است.

شیر دارای مواد است که غذای بسیار خوبی برای میکروبها بشمار میرود به همین جهت در اثر هجوم میکروب ها ترش میشود و اما شیر ترشها برای آن که اگر شیر خراب شد ترش نشود در آن مغز پر زبانی جوش شیرین میریزند و چنین شیری اگر کاملاً خراب هم شود نیبرود

خبر اندیشی

و تنیکه صاحبخانه ما خبر داد که باید خانه اش را ترک کنیم نمیتوانستیم با او کمک بنابر این علتش را پرسیدم و گفتم: ما چند سال است که با هم در کمال دوستی و صمیمیت زندگی میکنیم و شما کار به خانه را هم مرتباً در سر مود برداخته ایم بنا بر این علت چیست؟

صاحبخانه ما باخوشحالی گفت: « ببینید من آدم خبر خواهی هستم و تا حال خیلیها را صاحب خانه کرده ام او وقتی که شما باینجا آمدید از کرایه خانه ای که با میبرد اختیار هفته ای یک پوله بفع شما در صندوق بهصوصی جمع میکردم این پول الان به صد لیره رسیده است و شما میتوانید با کسکی که از یکی از شرکت های تهیه خانه خواهید گرفت منزل کوچکی برای خوش غربداری بنمایید. آیا حاضرید؟

« ریدر دایجست »
- اتحاد ملل - درست مثل صاحبخانه علی دا

است برای نشان دادن خاصیت واقعی این غذا نصیحت پرسفور بدگوگی را بولی را برایتان ذکر میکنم که میگفت « هر کس یک روز ماست بخورد یک روز بشیر عمر خواهد کرد »

تخم مرغ: تخم مرغ نیز از غذاهای حیوانی بسیار مفید است. تخم مرغ چنانکه میدانید از سفید و زرده تشکیل شده است. سفیده آن از لحاظ غذایی - سرشیر چندان ندارد فقط برای کسائیکه سوبلیه خورده یا مار زده باشند خوردنش مفید و باعث جذب میشود. اما زرده تخم مرغ برعکس سفیده دارای قدرت زیادی است در این قسمت ماده ای بنام لستین وجود دارد که بسیار مقوی است. و باعث بالا بردن سطح حافظه و تیز هوشی میشود. زردی تخم مرغ دارای مقدیر زیادی آهن است بطوریکه بعد از عدس هیچ ماده ای در بین غذاها با اندازه آن آهن ندارد. زرده تخم مرغ دارای مقدیر زیادی ویتامین آ و د نیز میباشد علاوه بر اینها در زرده تخم مرغ ماده ای بنام « پروتئین » وجود دارد که قدرت بدن را در برابر امراض زیاد میکند. باید دانست که برخلاف تصور عموم ثابت شده که تخم مرغ پخته براتر از زردی تخم مرغ نیم پخته یا اصلی جذب میشود. البته در اثر پخته شدن تخم مرغ مقداری از ویتامین های مفید آن از بین میرود.

کره

کره نیز یکی از فرآورده های حیوانی است که دارای ویتامین آ، د و بمقادیر بسیار زیاد میباشد. کره ممکن است سفید یا زرد باشد کره های زرد ویتامین « آ » شان خیلی بیشتر از کره های سفید است. کره به نوع تهیه میشود که خوردن مواد حیوانی این نکات رعایت شود

سرشیر آغوز

سرشیر از فرآورده های شیر خودن آن بکلی برخلاف بهداشت است زیرا همانطوریکه گفته شد از شیر نجوشیده تهیه میشود و اغلب کسانیکه به تب مالت دچار میشوند بواسطه خوردن سرشیر استن است زیرا میکروب تب مالت در سرمای استن از این گرفته و بوسیله سرشیر وارد بدن شخص میشود. آغوز نیز از مواد بسیار مضر است زیرا در اینجا نیز چون این ماده نجوشیده خورده میشود و میتواند باعث پیدایش سل در انسان شود. بهر صورت با ذکر مطالب بالا انتظار میرود که از این پس در خوردن مواد حیوانی این نکات رعایت شود



فرشته در سیاهی

مرک استاد بهمنیار تیوی بود که تا بر در قلب طبله جوان و تعجیل کرده ای ایران جداء گرفت، هفتین روز در گذشت استاد، این فرصت را بدست میدهم که بکبار دیگر این فقدان اسفناک را به خانواده آن مرحوم و بالاحسن باغای هوشناک بهمنیار تسلیت عرض نمایم
ایرج طیبی سیال

به در حال بزرگترین متخصص طلاق گوش کنید

علل و اسباب طلاق چیست - هر طبقه ای تعللی دنبال طلاق می رود



دکتر ادوارد رابسون متخصص روانشناسی ازدواج در آمریکا مردی است که در سراسر جهان شهرتی عجیب دارد بطوریکه کتابهای او در امر ازدواج و طلاق که تا بحال به صدوسی و چهارصد و باله شده به تمام زبانهای دنیا ترجمه شده است. این مرد که در حال حاضر مشاور دولت آمریکا در امور ازدواج است راجع به طلاق عقیده های مخصوصی دارد که از نظر اهمیت ما میبایست آنها را برای شما ترجمه میکنیم.

بنیاد ما شما میدانید یا نه که روز بروز تعداد طلاق ها اضافه میشود بطوری که طبق آمارهای که من تهیه کرده ام در فرانسه بیست درصد مردان و در انگلستان پانزده تن از آنان در آمریکا سی و چهار درصد آنان و در کشور های اسکندریه و پنج درصد مردان زن خود را طلاق میدهند ملاحظه میکنید که اولاً امر طلاق چقدر زیاد اتفاق می افتد و ثانیاً این امر در کشورهای گوناگون چقدر با هم تفاوت دارد.

علل طلاق بقیه من در بین طبقات گوناگون متفاوت است و اگر طبق معمول افراد جامعه را به طبقه تقسیم کنیم بین طبقات اول بیشتر در اثر شهوت پرستی و هوس رانی زن یا مرد و بین طبقه متوسط بیشتر در اثر عدم تجانس اخلاقی و شرایط مادی و در بین طبقات سوم بعثت بداخلاقی و ناسازگاری و کوته فکری زن یا مرد میباشد.

بنا بر این برای مبارزه با این عمل نایبند باید در هر یک از این طبقات بعضی اقدام کرد، برای مبارزه با شهوت پرستی طبقات درجه اول باید با آنان قیامت که هیچ سعادت و لذتی بهتر از زندگی در آغوش زن و فرزند نیست و زنانی که هر روز برای مردی آغوش باز میکنند از وفا و نیت چیزی درک نمیکنند و بدین جهت مردی که خوشبختی و آرزوی خود را در زندگی با چنین زنانی بداند شاید بعثت بیشتر و سبازی این طبقه آن باشد که خیال میکنند بشر فقط برای تفریح و خوشگذرانی آفریده شده و بقول خود میخواهند دوازده مرد را در میان دلبران و مشوقه های رنگارنگ بگذرانند البته یکی از مهمترین علل خوشگذرانی طبقات بالا داشتن پول فراوان است. زیرا وقتی پول برای عدهای بعد و قور و بیش از میزان احتیاج وجود داشت طبیعتاً شخص را کبراء خواهد کرد و طبعاً آماری که من تهیه کرده ام تعداد مردان پول دار و ثروتمند که زنان خود را طلاق میدهند پنج برابر سایر طبقات است. بدین ترتیب ملاحظه میکنید که ازدواج با مردانی بی پول و داور و ثروتمند هیچوجه صلاح دختران

... فسلزات را در آتش و مرد را بسا شراب میتوان آزمایش کرد
... سوسک بودن بهتر از دم شیر بودن است. (فرانسوی)
(ژانین)

آیا زن وفاداری هستید؟



۱۴- آیا خیال میکنید که بزرگترین سعادت برای بی زندگانی در میان شوهر و فرزندان خوش است.

۱۵- آیا این شرب البیل یونانی را که میگوید «زونا دار باشید تا همیشه بخندید» قبول دارید؟

حالا اگر جمع نمراتی که سئوالان بالا داده اید بین سعیدتا دویت و پنجاه شد شوهرتان باید شما را تقدیس کند و از خدای بزرگ راضی باشد که چنین زنی وفادار یاو اعضاء کرده است.

اگر جمع نمرات بین دویت و پنجاه تا صد و پنجاه است شما تقویاً زن وفاداری هستید و مردی که شوهر شما است در شمار مردان خوشبخت جهان است.

اگر جمع نمرات بین صد و پنجاه و هفتاد و پنج است شما زنی هستید که میتوانی با اصلاح بعضی نقایص اخلاقی و فکری خود در شمار زنان فداکار و وفادار در آید مشروط باینکه واقعا بخواهید خودتان را اصلاح کنید.

و اما اگر جمع نمرات از هفتاد و پنج عدد هم کمتر شده وای به حال مردی که با شما ازدواج کرده آخر خانم شما از جان این مرد بدین چه میخواهید. اگر که گناه نکرده که بخیال خودش خواست کانون سعادت برای خوش فراهم کند شما را بعداً دست از سر این مرد بردارد و بگذارد او بدینال کار خودش رود.



اینها يك مد جدید است

میگویند وفا داری زن و شوهر بزرگترین ضامن بقای سعادت آنان است برنارد شو عقیده داشت که زونا زنجیری است که زن و شوهر را در کنار هم نگاه میدارد اصولاً وقتی در زندگی بوسی از وفا و صدق نباشد آن زندگانی به بشیزی نیارزد. البته تمام زنها در مرحله اول اظهار میکنند که شوهر خود وفادارانه و هیچکس در دنیا وفا دار تر از ایشان نیست. حالا اگر تنها هستید و واقعا میخواهید بدین تاج درجه شوهرتان با وفا و صادق میباشید به سئوالات زیر پاسخ داده و با زهر جواب مثبت نمره بیست و هشتاد و هفتی صفر بدهید و اگر در دادن جواب کم و بیش مشکوک هستید متنی است از روی عقل و انصاف نمره ای بین صفر تا بیست به آن سئوال داده، نمرات را در آخر کار با هم جمع کنید.

۱- اگر شوهرتان روزگاری با تنگدستی و فقر روبرو شد شما او را به استقامت و بردباری تشویق میکنید.

۲- اگر روزی شوهرتان از اداره اخراج شد شما این امر را در نظر او کوچک و بی اهمیت جلوه میدید؟

۳- آیا اشتباهات شوهر خود را در صورتیکه در مرتکب شدن آنها غرضی نداشته ندیده میانگاری؟

۴- آیا حاضرید به خاطر همین زندگانی آرام و بی سر و صدای که دارید هر ناراحتی و مشکلی را تحمل کنید؟

۵- آیا فکر میکنید که با وفاداری و وفا میشود بدترین مرد ها را رام و متقاعد کرد.

۶- آیا دنیا را میدان میارزات و مناقشات بی دری میانی؟

۷- آیا حاضرید شوهر خود را بدترین لعنات مرد باوری و ممدکاری کنید؟

۸- آیا وقتی شوهرتان بدینال کار میرود شما نیز برای آسایش و راحت او تلاش میکنید؟

۹- آیا فکر میکنید که شوهرتان به خاطر شما حاضر است هر نوع فداکاری و از خود گذشتگی را انجام دهد؟

۱۰- آیا تصور میکنید که با همین شوهر بالاخره موضوع زندگی شما بسیار خوب و خاتمان کانون راحت و آسایش خواهد شد؟

۱۱- آیا وقتی شوهرتان بیمار میشود شما از ته دل ناراحت میشوید؟

۱۲- آیا سعی میکنید که کاوی کنید که او از شما دلخور شود؟

۱۳- آیا سابقه عقیده خود را تا آنجا که ممکن است بر سابقه عقیده خود ترجیح میدید؟

اتحادمل

هستید!

آیا خیال میکنید که در روزگار این زندگی در میان خود...

آیا این ضرب السبیل بودی...

دوفا دار باشید تا شاید قبول دارید؟

اگر جمع نمراتی که سئوالان...

بدین سبب است دوست و...

آن باید شما را تقدیس کند...

دک راضی باشد که چنین نام...

و اعضاء کرده است...

جمع نمرات بین دوست و...

جاء است شاتقریبا زن و...

دی که شوهر شما است در...

شبهت جهان است...

جمع نمرات بین حد و...

است شما زنی مستعد...

اصلاح بعضی نقایص اخلاقی...

در شمار زنان فداکار و...

نرمط پاینده و امانت...

اصلاح کنید...

اگر جمع نمرات از افتاد...

تر شده وای بحال مردی که...

ج کرده آخر خاتم شما از...

بخت چه میخواهد...

ده که بهیال خودش خوات...

دات برای خوش فرام...

دست از سر این مرد در...

او بدنیال کار خودش رود...

ایموم يك مد چید است

شماره



بیان خصوصیت معین آن رسالت که ازین مجلداتیکه ذکر کرده ام بوجود آمده و برای چنان زمان دوازی تقریبا تنها موضوع مورد بحث من و مورلا بود فیرضوری است.

وحدت وجود (پانتئسم) وحشی نیست و نظریه تبدیل شده فیثاغورثیان و ازهمه گذشته، مکاتب وحدانیت که از آنها بوسیله شلینگ گفتگو شده بود، معمولا موارد بحث و معرفتی زیبایی کامل برای مورلا خیالپرداز بود. فکر میکنم آن شناسایی که وحدانیت شخصی نامیده میشود بوسیله آقای اوك بطرز صریحی چنین توجیه شده است که شناسایی مزیور وجود دارد و از آنجا که منظور از یک جوهر هشیار دارای عقل است و نیز چونکه همواره خود آگاهی مقل همراه با فکر است، همه این ها، مسا را وادار به بودنی می کند که مسا آنرا «وجود» مینامیم و بدافوسیله خویش را از سایر موجودات متفکر تشخیص و تمیز میدهم. این مسائل هویت شخصی مارا بنا میشناساند. ولی شخصیت اصلی اندیشه شناسایی که در مرکز برای همیشه محفوظ شده با شده در تمام زمانها برای من موضوع جالب و قابل فکر بوده است. جالب بودن آن بیشتر نه از این نظر بود که موضوعی پیچیده و دارای تالیفی شورا نگیز بود بلکه بیشتر بر اثر طریقه پرهیجان و شخصی که مورلا آنها را بیان مینمود.

اما در حقیقت حالا زمانی رسیده بود که راز رفتار همسر چون طلسم و اقوسی بن سنگینی کند. من بیش از این که میتوانستم تاس آنگشتنهای رنگ بریده اش را و نه آوای بی صدای موسیقی مانند او را و نه برق چشمهای هم آلودش را تحمل کنم. او همه اینها را میدانست، ولی ملامت نمیکرد. بنظر میرسید که بضعف و دیوانگی من آگاه است، و در حالیکه لبخند میزد. آنرا سر نوشت میخواند. همچنین بنظر میرسید که او بحالتی که برای خود نیز ناشناس بود آگاه است زیرا سبب بیزاری وی توجیهی تدریجی مرادک کرده بود ولی بدان توجه یا اشاره ای نمیکرد. هر روز لاغرتر میشد. در این موقع روی گونه هایش نقطه قرمز رنگ سیری بوجود آمده و رگهای آبی پیشانی رنگ پریده اش هویدای برجسته گشته بود. یک لحظه خوی من در ترجم ذوب شده ولی اعطای بد با نگاه معنی دار چشماش بر خوردم. در رحم آن چنان آرزو و متزلزل شد که گویی بردایی مخوف و تبه نرسیدنی غیبه شده باشم. آیا باید بگویم که مدت زیادی بود که در آرزوی مرگش بودم، بله بودم، اما روح ضیف و شکننده او برای هفته ها و ماههای غصه کننده ای کالبد خاکی او چسبیده بود. این زندگی آنقدر ادامه داشت تا اینکه اعصاب زجر کشیده من تسلط خویش را بر افکارم پیدا کرد من از این تاخیر

بغش آمده بودم و اساقب یک شیطان روزها وساعتها و دقائق تلف می راکه از زندگی آرام او غول تر و طول تر بود و چون سایه های بگام مرگ روز بود. نظرم نمیکردم.

ولی در یک غروب بالیزی، هنگامیکه با دماغهاوز در آسان خفته بودم. مورلا مرا بکنار خویش خواند. خانه تیره ای روی همه زمین را پوشیده، و قمر مزی گرمی بر آسمان سایه افکنده و از میان بررگهای تابستانی جنگل رنگین کمانی از فلسک با استواری نازمین کشیده شده بود.

همانگونه که من نزدیک می شدم گفت: «امروز روز روز هاست. روزی از همه روزها برای زندگی و مرگ. امروز برای پسران زمین و زندگی روز زیبایی است و برای دختران آسان و مرگ روز پس زیبایی است.»

من پیشانی را بوسیدم و او ادامه داد: «من میبیم، هنوز زندگی خواهم کرد.»

(مورلا)

«هنگامیکه تو نتوانی مرادوست داشته باشی زمان هرگز وجود ندارد ولی کسی را که در زندگی از او متفر بودی در مرگ ستایش خواهی کرد.»

(مورلا)

«تکوا میکنم که میبیم. ولی در درون من گروگانی از آن معیت وجود دارد.»

«پندر کوچک»

از آن معیتی که تو برای من احساس نمیکردی.

(مورلا)

«هنگامیکه روح از کالبد جدا شد کودک زندگی آغاز خواهد کرد. کودک تو من طفل مورلا»

ولی آن روزها ایام رنج خواهد بود. رنجی که باید ادا ترین هفتهاست، همانگونه که سو بادوام ترین دوختن است زیرا ساعات شادی ما پایان رسیده و خوشحالی مانند سرخ گلهای باستانوم دوبار در یک زندگی جمع نمیشود.

بعد با زمان تیشان بازی کن، ولی نیست بهرورد و بیچک بی اهتتا باشی، تو کفن خویش را همانگونه که مسلمانان در

مکه انجام میدهند در زمین با خویش حل خواهی کرد.

من فریاد زدم:

«مورلا مورلا! تو اینرا از کجاستی؟»

وای او رویش را بروی پالش برگرداند و ارزش خفیی اعضا او را فرا گرفت. بدینسان او مرد، و من دیگر صدایش را نشنیدم

همانطور که او قبلا گفته بود، کودکش که با مرگ خویش باز زندگی داده بود، که تا زمانی که مادرش نفس میکشید نفسی نداشت.

طالمن. بک دختر زندگی را شروع کرد و بطور صریحی در پیگرو هوش شروع بر شد کرد و کاملا شبیه او بود که از او جدا شده بود، و او را با عشقی سوزاثر از آینه، برای ساکنان زمین امکان دارد دوست داشتم.

ولی، چند گاهی بعد آسان این معیت پاک تیره و تار شده و وحشت، غم و همه چون ابرهای آنرا پوشاند. گفتیم که کودک بطور صریحی در پیگرو هوش شروع میبافت. حقیقتا پرورش سریع انداز بهائی او تعجب آمیز بود. ولی او و وحشتناک، افکار آشوبگری که در مغز ما ابیات شده بودند زمانیکه ترقی و پیشرفت جسمی او را میدیدم و وحشتناک بود و اگر اینک وقتی روز بروز در تصورات کودکانه او قدرت بلوغ و مکانی زنانه را میدیدم چه میتوانست باشد. و هنگامیکه عقل و شهود و بلوغ را که که ساعت ساعت در چشمهای صیق و دقیق او میدرخشید؟ هنگامیکه، میگویم تمام اینها برای روح وحشت زده من حادثهای شده بود. وقتی که بیش از آن نمیتوانم آنرا از روحم دفعی کنم و نه میتوانم آنرا از احساساتی که دریافت آن مرا بلرزه میانداخت دور بیسانم. از آن این معضله ها تعجب آور نبود تعجبی که از یک طبیعت و وحشتناک و مهیج روح من بریده بود، یا تعجبی که از آن افکار من کک و کج برافسانه های وحشی و نظریات لرزانده مورلا غصه شده میافتاد!

من از رسیدگی دقیق دنیایی که موجودی را که سر نوشت مرا وادار کرده بود که او را ستایش کنم بیرون آمده بودم، و در تنهایی شدید خانه خویش، بوسیله یک قلا مهیج که بروی آنچه که مورد قبول محبوب است سرگرم میشدم

و اما همانگونه که سالها میپرخید و میکشید و دور میشد، و من روز بروز به صورت مقدس و مهربان و سختگوی او خیره میشدم و در شکل بالغ شده او معالما

میکردم، روز بروز نقطه های شایع جدیدی بین کودک و مادر کشف میکردم، غناک و مرده و ساعت ساعت سایه های این شایع تاریکتر و بیشتر میشد و در لبها شان سرگشتی و ترس آلوده و وحشتناکی هویدا

میکشست زیرا لبخندش شبیه لبخند مادرش بود که من میتوانستم آنرا تحمل کنم ولی بعد من از جدایت کاملی که در لبخندش بود میبارزیدم تا تمام

مکه انجام میدهند در زمین با خویش حل خواهی کرد.

من فریاد زدم:

«مورلا مورلا! تو اینرا از کجاستی؟»

وای او رویش را بروی پالش برگرداند و ارزش خفیی اعضا او را فرا گرفت. بدینسان او مرد، و من دیگر صدایش را نشنیدم

همانطور که او قبلا گفته بود، کودکش که با مرگ خویش باز زندگی داده بود، که تا زمانی که مادرش نفس میکشید نفسی نداشت.

طالمن. بک دختر زندگی را شروع کرد و بطور صریحی در پیگرو هوش شروع بر شد کرد و کاملا شبیه او بود که از او جدا شده بود، و او را با عشقی سوزاثر از آینه، برای ساکنان زمین امکان دارد دوست داشتم.

مکه انجام میدهند در زمین با خویش حل خواهی کرد.

من فریاد زدم:

«مورلا مورلا! تو اینرا از کجاستی؟»

وای او رویش را بروی پالش برگرداند و ارزش خفیی اعضا او را فرا گرفت. بدینسان او مرد، و من دیگر صدایش را نشنیدم

همانطور که او قبلا گفته بود، کودکش که با مرگ خویش باز زندگی داده بود، که تا زمانی که مادرش نفس میکشید نفسی نداشت.

طالمن. بک دختر زندگی را شروع کرد و بطور صریحی در پیگرو هوش شروع بر شد کرد و کاملا شبیه او بود که از او جدا شده بود، و او را با عشقی سوزاثر از آینه، برای ساکنان زمین امکان دارد دوست داشتم.

مکه انجام میدهند در زمین با خویش حل خواهی کرد.

من فریاد زدم:

«مورلا مورلا! تو اینرا از کجاستی؟»

وای او رویش را بروی پالش برگرداند و ارزش خفیی اعضا او را فرا گرفت. بدینسان او مرد، و من دیگر صدایش را نشنیدم



کودک، این موجود ناشناخته

را دریابید

خطرناکترین دوران زندگی کودکی همانی است که پدر و مادر را استوار می‌کند و دیگری موقعیت

که وارد مدرسه میشوند

بستولات جنسی کودکان چگونه باید جواب داد و مشکلات

روحي و ترس و گریز از مدرسه را چگونه باید حل کرد

اولین روزی که پسر یا دختر دبستان می‌روند دوست در آن هنگام که پدر یا مادر در جلو در دبستان آنها را ترک میکنند، این جدایی موقتی، این جدایی که شاید برای اولین مرتبه بین پدر یا مادر و طفل بوجود آمده است و طفل می‌باید است بدون پدر و مادر در یک محیط ناشناخته غریب وارد خود منظره‌ای غم‌انگیز و فراموش‌نشده‌ای شود، بچه با چشمانی اشکبار و حزین انگیز چند دقیقه‌ای غم‌خیزه به پدر و یا مادرش نگاه میکند چنانچه قدم جلو می‌رود، بار دیگر روی خود را برمیگرداند، نیم نگاهی باو می‌اندازد و در حالیکه بش گلویش را پشت می‌نهد خواهی نگرانی وارد مدرسه میشود مادر یا پدر نیز در حالیکه اندوهگین و ناراحت بنظر میرسد زیرا فقط بگفتن این جمله اکتفا میکنند، دعادت خواهد کرد

ولی این عادت باین آسانی و بدون کمک پدر و مادر صورت نمی‌گیرد، وظیفه پدر و مادر است که از بچگی بچگی از یک سالگی و دو سالگی به بعد قدم قدم وساعت وساعت مراقب اخلاق و رفتار و روحیه اطفال خود باشند، مختصات روحی او را در هر سن در نظر بگیرند، او را تسلی دهند، مشکلات او را حل کنند، بستولات یشمار پیچیده او جواب قانع کننده دهند تا که اطفالشان گرفتار ناراحتی های روحی بیشماري که هر يك خود ممكن است در سالهای مختلف عمر صدمه جبران نا پذیری بآنها بر نه نشوند.

اطفال خود را بشناسید

روانشناسان بزرگ طوطی سالها مطالعه در روحیه اطفال موفق شده‌اند که به اخلاق و خصوصیات روحی اطفال در هر سنی پی برند و خلاصه درون بچه را آنطور که باید در سنین مختلف عمر تجزیه و تحلیل کنند.

در سالهای اول عمر اطفال از لحاظ وضع خارجی و روشها و اخلاق زیادی با بچه بطنی حیوانات ندارند ولی درون آنها دارای وضع مبهم و اسرار آمیز و پیچیده‌ای است که آنرا پنهان دکلانه‌های روحی تشبیه کرده‌اند.

يك بچه دو ساله که بطور کامل راه می‌رود و جست و خیز میکند هنوز به شخصیت خود پی نبرده است. در ۳ سالگی نیز کمترین اخلاقی با حیوانات وحشی ندارد، اعمال خود را بدون منطق و فهم انجام میدهد و در این سن است که منتهای بازیگوشی و شیطانی در بچه‌ها وجود دارد ولی در ۴ و ۵ سالگی ناگهان تغییرات زیادی در او پدیدار میشود، باطراف و اطرافیان خودش با نگرانی نگاه میکند، بایک مطالعه دقیق در تغییرات روحی و جسمانی او میتوان متوجه شد که پیش از اینش خودش فرورفته است، بی‌روزی خود پی نبرده است و شاید حس میکند که او هم شخصیت و موجودیتی دارد که باید آن را بر خ دیگران و یا اقلا برخ مساوی خود بشکند و در همین موقع است که ستولات عجیب و غریب و پیچیده او شروع میشود و بزرگترین اشکالات را برای پدر و مادر و اطرافیان فراهم می‌سازد.

از سالها پیش تاکنون جواب دادن به ستولات کودکان همواره مورد نظر علمای و دانشمندان بوده است و راههای بسیاری برای آن پیشنهاد کرده‌اند زیرا در این موقع است که پدر و مادر دچار مشکل بزرگی میشوند، بچه‌ها پشان ناگهان ستولات عجیبی که بیشتر آنها مربوط به تقاضاها و اعمال جنسی است از آنها می‌نمایند و ایشان نیز میدانند چگونه بآنها جواب دهند و غالباً نیز این جوابها با



دورنای عجیب و سرسام آورتر همراه است که حتی فهم بچه نیز دروغ بودن آن را تشخیص میدهد و ناراضی میگردد.

دانشمندان هر زمان عقیده خاصی درباره این مسئله داشته‌اند، زمانی معتقد بودند بهتر است با همان دروغها بچه را قانع ساخت ولی روانشناسان امروز عقیده شان کاملاً برخلاف خیلی‌ها است، اینها میگویند باید بچه کاملاً راست گفت و طوری باو جواب داد که راضی شود ولی این روش نیز همین سادگی نیست یعنی در مقابل اولین سوال بچه که می‌پرسد من چگونه بدنیا آمده‌ام باید فوراً بدون تردید و پوچی کلیه مطالبی را که درباره تولید مثل و زوجهی جنسی زن و شوهر وجود دارد بدون کم و زیاد برای او نقل کرد بلکه با ذکر مثالهای متعدد باید مختصری درباره تولید مثل در لغاف با او صحبت کرد.

دومین ستوالیکه بچه‌های امروزی غالباً از پدر و مادرشان میکنند در اطراف این موضوع است که چرا من بچه شمامستم مثلاً بچه فلان کسی ایستم، چرا من همیشه باید در این خانه باشم ... جواب این ستولات نیز برای پدر و مسادران قهقهه و مطلع نسبتاً آسان است فقط باید سعی کنند که از دروغ گفتن و منحرف ساختن طفل خود پرهیزند زیرا این دروغها هرگز بچه را قانع نخواهد کرد و او را وادار خواهد ساخت که از طریق دیگر و بیک اشخاص دیگر مشکلات خود را حل کند این روش است که سبب گمراهی اطفال میشود، در اثر کنجکاوی در راه حل مشکلات خود به بسیاری از مسائل جنسی و روابط زن و مرد که در خود فهم و سن آنها نیست پی ببرند و اعمال ناشایسته‌ای از آنها سر میزند.

روابط جنسی زن و مرد و اطفال

روانشناسان افراطی میگویند پدر و مادر از موقعیکه اطفالشان یکسال دارند باید در مقابل آنها از کلیه اعمال و روابط مربوط بزناشویی خواه بصورت معاشرت و یا اعمال جنسی باشد خودداری کنند و حتی شبها نیز او را در کنار خود نخوانند و با خودشان هم دور از یکدیگر بخوابند.

ولی دسته‌ای از روانشناسان گفته تا این اندازه افراطی نیستند عقیده دارند که این روش را باید از دست و پا زد و سه سالگی به بعد بکار برد زیرا در اکثر اوقات که پدر و مادر خواب میکنند اطفالشان در خواب هستند آنها بازیگر و خوشامیز خاص بچگی از این جهت در بطور طبیعی چشم باغمال و گوش بگوش آنها دارند و مکرر دیده شده است استقبال اطفال خیلی زود از اعمال جنسی پیدا میکنند و در کوفه و کنار سبزه‌های اطفال همین سوال خود مرقب اعمال ناشایسته‌ای میشود و در این مواقع مراقبت و جلوگیری از این اعمال کار بسیار مشکل و پر زحمتی است.

دعای بگویمگوی پدر و مادر

دعای بگویمگوی پدر و مادر بزرگسالان نسبت اثر نه و نشانه‌ای در روحیه اطفالشان دارد، اگر دعای بگویمگوی بچه‌ها باشد هنگامیکه پدر و مادر مشغول دعوا هستند اطفال کوچک وحشی برانگیخته و گویای زانوی قم به بغل میگیرند و گویه میکنند و این دعواها بتدریج اثر بی در روحیه آنها باقی میگذارد، مصیبتی و ناراحت میشوند، بدون جهت بهانه گیری میکنند و شب و روز با خواهر و برادر کوچک و بزرگ خود یا با همسالان شان ناسازگاری و نزاع دارند و دیده شده است که این قبیل اطفال در بزرگی و دوزندگی زناشویی خود نیز تذو و شکنجی و ناسازگاری بوده‌اند.

بچه در صفحه ۲۱

ما و مردم

گودك، این موجود نشاءخوار در بایره

بقیه از صفحه ۲
ورود به مدرسه

در این سن بلی شش و هفت سالگی خصوصاً هنگامیکه کودك به مدرسه میرود احتیاج بسیار زیادی به تسلی پدر و مادر دارد، روزهای اول مدرسه برای اطفال بسیار ناراحت کننده است، معیط ناشناس، اشخاص غریب و نادیده، رفتار و اخلاق گوناگون دست بدست هم میدهند، بچه را از مدرسه میرانند و دوباره ده یا دوازده روز اول او را نسبت به مدرسه و معلم بدین وفرازی میسازند اینجاست که بچه ها بیپناه بیاماری، غشگی، چشم درد و دست درد از رفتن به مدرسه خود داری میکنند و وظیفه پدر و مادر است که باین بحران آشنائی داشته باشند، از روز اول چشم و گوش بچه را نسبت به مدرسه و معلم باز کنند، ترس او را از بین ببرند، هنگامیکه از مدرسه باز میگردد باغوش فریادی و مهربانی او را تسلی دهند خواسته های او را برآورند، ناگفته نماند که اولیاء مدرسه نیز در اینجا وظیفه سنگین و مهمی دارند که از بحث ما خارج است.

از طرف دیگر در این موقع است که سرشتهای گوناگون در وجود بچه بیدار میشود و در آن هنگامی باطلات غنی و فقیر، بهتر و بدتر و زورنگ و تنبل تر از خود به رقابت، چشم هم چینی و صفاتی از این قبیل بی میرود و چنانچه در یک مورد محرومیت و کوچکی در خود حس کند گرفتار همان حس پستی و کوچکی که در فریب و زیاد بآن توجه دارد میشود.

چنانچه به درمادی از روز اول این نبات را نداشته و بوقع پیش بینی نکنند و در صدد جلوگیری از آن بر نیایند کم از مدرسه فراری میشود، بلکه فرموده ناراحتی و ترس از مدرسه و معلم از یک طرف و حسادت و احساس پستی از طرف دیگر در نهادش ریشه میبندد، تنبل و دست نصاب میآید و بقدری در این راه پیشرفت میکند که دیگر پدر و مادر باین آسایشها نمیتواند او را بوضع طبیعی بازگرداند و اینکه پدر و مادر میگویند رعادت خواهد کرد، عصبانیه اشتباه معض است زیرا يك بچه هفت شش هفت ساله هنوز آتقدیر قوای فکری و میزان شعورش بآن پایه نرسیده است که خود را با محیطهای گوناگون سازش دهد، چه بسیاری از افراد بالغ و دنیاییده نیز باین آسانی نمیتواند با ناملاطیات و سازگاری خوگیرند تا چه رسد باطفال کوچک.

سن بلوغ

يك مرحله خطرناك نیز سن بلوغ است، در این موقع ناگهسان تغییرات عقیق و پیش بینی نشده ای در دختر و پس ظاهر میشود، حس مبهم و بیسابقه ای در وجودش بیدار میشود و چنانچه قبلاً باین تغییرات ناگهانی آشنائی نداشته باشد و در این دوران نیز با رفتاری فاسد و تربیت نشده ای معاشرت داشته باشد سقوط او حتی است در این دوران که غالباً مصاف باسال هفتم و هشتم تحصیل است بی میلی و فرطی نسبت به پدر و مدرسه پیدا میشود، گاه و بیگاه که فرصتی دست آید شاگردان از مدرسه میگریزند و با رفتاری خود بگردش و تفریح میروند و چنانچه پدر و مادر مراقب نباشند روز بروز بر تعداد ساعات غیبت از مدرسه افزوده میشود و تنها راه جلوگیری از این پیش آمده و شیاری پدر و مادر و وسیدی دقت رفت و آمد او در مدرسه است و پدر شرایط و معیط امروزی، پدر مادری اگر مایل است افراد تربیت شده و تحصیل کرده ای تحویل جامعه دهد باید از روزی که بچه اش را به مدرسه میگذارد تأییدت سالکی همه وقت و همه جا مراقب او باشد مخصوصاً گاه و بیگاه بی خبر و ناخبر به ریشه اش سر بزنند و وضع روحی، جسمی، درس و آموش و معاشرت های او را در نظر بگیرد، در غیر اینصورت - معلماً با شکست روبرو خواهد شد.

غایطك

این فصل هم پس از دوسه روز تکرار تا پنج زیر بیار آورد:

- ۱- خود آتسای شکسته بند حاش
- ۲- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۳- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۴- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۵- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۶- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۷- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۸- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۹- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۱۰- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۱۱- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۱۲- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۱۳- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۱۴- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۱۵- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۱۶- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۱۷- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۱۸- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۱۹- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۲۰- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۲۱- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۲۲- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۲۳- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۲۴- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۲۵- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۲۶- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۲۷- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۲۸- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۲۹- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۳۰- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۳۱- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۳۲- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۳۳- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۳۴- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۳۵- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۳۶- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۳۷- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۳۸- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۳۹- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۴۰- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۴۱- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۴۲- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۴۳- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۴۴- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۴۵- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۴۶- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۴۷- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۴۸- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۴۹- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۵۰- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۵۱- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۵۲- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۵۳- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۵۴- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۵۵- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۵۶- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۵۷- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۵۸- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۵۹- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۶۰- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۶۱- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۶۲- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۶۳- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۶۴- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۶۵- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۶۶- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۶۷- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۶۸- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۶۹- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۷۰- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۷۱- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۷۲- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۷۳- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۷۴- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۷۵- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۷۶- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۷۷- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۷۸- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۷۹- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۸۰- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۸۱- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۸۲- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۸۳- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۸۴- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۸۵- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۸۶- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۸۷- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۸۸- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۸۹- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۹۰- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۹۱- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۹۲- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۹۳- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۹۴- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۹۵- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۹۶- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۹۷- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۹۸- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۹۹- عود آتسای شکسته بند حاش
- ۱۰۰- عود آتسای شکسته بند حاش

و شما آقای خلیل جلی از فردی از هزار قایل توقع دارید که به نان آب و زندگی مردم برسد ؟

شیراز آقای دست غیب

امیدواریم هیئت تحریریه بتواند از داستان شما استفاده کند، در هر حال اکنون در زیر دست آنجاست

تهران آقای حسین گرمی

دیشب ترا بخوبی تشبیه ماه کردم تو خوشتر ز ماهی من اشتباه کردم با اینجبه از اشتباهی که برای دومین بار کرده بودیم معذرت میخواهیم. موفق باشید

تهران آقای مهران پرتو

اشعار از سالی مورد توجه واقع شد با مطالعات دیوان شعرای قدیم و جدید موفقیت بیشتری نصیب شما خواهد شد

تهران آقای علی آقاریع

متشکرم. هر کس باید وظیفه ملی خود را انجام دهد.

تهران آقای حسین مظاهری

دقت و سلیقه شما را میستایم و باید بگویم که احتیاج بر اهنائی های شما و امثال شما بجا بود، انشاء الله در آینده جبران خواهد شد.

تهران آقای پیکار خراسانی

اینهم دوسه بیت از شعر شما که چاپ میشود بشرط آنکه بیشتی خیلی بیشتر با آثار شعرای گذشته و معاصر آشنا شوید تا شاید بتوانید در مدرسه شما ثبت نام کنید.

ز جدو جهد ماروزی وطن آباد میگردد دل میهن پرستانم از آن پس شادمیگردد حیاتی نو بدید آرم در این بوم جاویدان دوپاره ملک کمری پر ز فعل و اداه میگردد بگویم بیستون چنانگرت روزی گذرانند دو گوشت آشنا یا ناله فرهاد میگردد

تهران - آقای دریا گشت

دارالفنون باشما و از هم کاری شاد و رفیق آینه سخن خواهیم گفت.

بهترین شعر هفته: از آقای محمد غفاری کاشانی

وطن

بهار رفت و گل از فرط غم چنان پژمرد که گشت قامت سرو چمن بیادش خورد ز سوز ناله بلبل که تمزیت می خواند قلوب مردم اطراف و باغبان افرد نشانه بود یکی برک خشک در گلزار و زید بادی و آن برک را بینا برد خنادر بادشانش بقر چاه چاهی چنانکه گفتی از آن برک گل نماند اثر چنانکه دل ز غمناش بسی تاسف خورد

بنگاه از آن چاه آب بالا زد

بیت آن گل پژمرده را باب سپرد بروی آب روان گشت تاباغ رسید بیای گلین خود چون چید گشت چو کرد تو زادگاه منی جان من فدای تو باد اگر چه خشم فرومایه پیکرم آزد ز جان و تن گذرم در ره عقیده خویش مدوا اگر چه مرا کوچک و حقیر شرد اگر چه خاک شود از جفاي خشم تن بجاست تاثر از من فدائی وطن به بقیه نامه ها در آینده پاسخ خواهیم داد.

تهران آقای عبدالحمید صمد گری

ما هم خوشحالیم که شما از انتشار مجله ما، بی نتیجه متعلق خود و هوطنانتان خوشحالید و از مطالب آن لذت برده اید. دوست عزیز مگر خبری است؟ وای در هر حال مسئله ازدواج يك مسئله فزاینی است و شرایط آن اگر فراهم باشد چه بهتر از این؟ اما اختلاف سن میگویند و او دوسال حبثیلازم است حالا اگر قبول شما توانی اخلاقی و مادی داشته باشند، میشود از این قفس، یعنی مطابق بودن من صرف نظر کرد، بشرط اینکه دختر خام بزرگتر نباشد.

تهران آقای یکرنگی

- ۱- شاهم با تبریک میگویند؟ متشکرم
- ۲- ما هم امیدواریم که از امثال استاد سعید نفیسی بیشتر استفاده کنیم
- ۳- آخر دوست یکرنگ، ما همه نوع خواننده داریم و همه نوع افکار.
- ۴- چه طور شد از مهربان هوابود بریدماید؟ اگر ما عکس آنها را چاپ نکنیم فکر نمیکنید خیلیها با اعتراض کنند؟
- ۵- بله درود بار ما و میهن ما هنرمندان بی همتا دارند و بی همتان فراوان. چشم اطاعت میکنیم.
- ۶- حالا شما مارا سرفراز بفرمایید در یک روز مصر یادتان نرود.

تهران آقای دکتر مجیدی

دیر آمدی ای نگار سر مست زودت ندهیم دامن از دست بشرط اینکه مارا قراموش نکنید.

تهران - آقای مسیح پور

پس از تشکر، دوست عزیز مجله ما که بازاری نیست، تصدیق میفرمایید و گذشته از این چهارشنبه ها روزنامه فروشان تعطیل دارند. و بتقاضای ما شما هم لطفاً يك روز سری بیایید. تا با هم صحبت کنیم.

اصفهان آقای نصراله جان نثاری

بله کار خانه دار ها و همه کاره فرمایان اینطورند، موفقیت شما را میخواهیم، مسلماً در آینده کارگران ما با پاماره و خواست خودشان وضع بهتری خواهند داشت.

گرگان آقای محمد علی گلستانی

دیدید که انتظارتان سر آمد و باین شماره دومین شماره مجله بدستان میرسد موفق باشید.

تهران آقای عفا

ما از لطف شما متشکرم و بعد آرزو داریم شما که جوانی دخیلی زود به خواست های خود برسید، جوان عزیز اگر کار کمیاست اوده که کمیاب است و انکی شما چاپیرو مکتب دوفتپناه آورده اید بقیه ما باید در دنیا و زندگانی بیرو مکتب و فلسفه «ایکورد» بود.

مشهد آقایان یزدان پناهی و خلیل جلی

آقای عزیز، این نکته سنجی شما مورد پس تقدیر و تحسین است، آری ما که شیه انتی مشری هستیم، راد مرد دیرك اسلام علی این مطالب را خلیله اول می شناسیم و پس از او اولاد اظهارش را حالا شما بگویند اینها که می نویسند، خلفه را شنید، و برای فرزندان ما می نویسند چه مردمی هستند از خودشان سؤال بفرمایید.



تی فهم چه نیز دروغ بودی
من مسئله داشته اند، زمانی من
ولی روانشناسان امروز عقیده
ند بچه کاملاً راست گفت و طور
من سادگی نیست یعنی در مقابل
بده ام، نباید فوراً بدون پرور
طاجنی زن و شوهر وجود دارد
های متعدد باید مختصری در بار
درو مادرشان میکنند و اطراف
بچه فلان کس نیست، چرا من
لات نیز برای پدر و مادران
دکه از دروغ گفتن و منحرف
بچه را قانع نخواهد کرد و او
اشخاص دیگر مشکلات خود را
نود، در اثر کنجکاو و در راه
ط زن و مرد که در خود فهم
آنها سر میزند.

جدول کلمات متقاطع ((دل))

پاسخ هوش آزه و دمی شماره قبل
بطریق زیر میتوان باشمد يك
عدد ۱۲ ساخت .

$$11 + \frac{11}{11} = 12$$

مسابقه اجتماعی

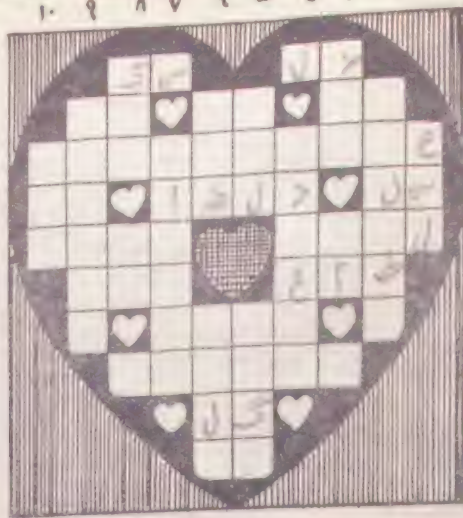


آقای داداشی

پاسخ آقای عبداللطیف بنی اسلام:
«وجود مهندس با فرهنگ و صنعت
هر کشوری مربوط است و در عصر ما
کشوری نمیتواند حیات واقعی داشته باشد
مگر اینکه در صنعت پیشرو بوده و از ترقیات
صنعتی و اختراعات جدید برخوردار شود و
استفاده کننولی چون پیشرفت صنعت منوط
بوارد کردن وسایل و لوازم گران قیمت
است برای تأمین از این لوازم میتوان
از توسعه کشاورزی استفاده کرد و با توجه
باین نکته ایران امروز بیش از هر چیز
احتیاج بکشاورز دارد .

پاسخ آقای کریم داداشی:
«بنظر من اگر بنیان اقتصادی کشوری
متزلزل باشد آن ملت استقلال خود را از
دست خواهد داد ، اگر برنامه عمران و
آبادی دولتهای بزرگ را مطالعه کنید
ملاحظه خواهید کرد که همه کشاورزی را
در اس برنامه های خود قرار داده اند زیرا
کشاورز و کشاورزی است که میتواند
فرهنگ، دکتر ، مهندس و بالاخره زندگی
سیاسی و اجتماعی مردم را تأمین کند و
سبب پیشرفت و ترقی کشور شود .

پاسخ آقای سپروس شرفشاهی:
«باید نظر گرفتن معیشت
مساعد کشاورزی در ایران و
با توجه باین نکته که پیشرفتهای
کشاورزی خواهی نخواهی
در ترقیات صنعتی و اجتماعی
آن کشور دیز مفید و موثر
خواهد بود ، در وضع فعلی
کشاورزی برای بسط و توسعه
کشاورزی ایران لزوم
بیشتری دارد .»



افقی :

- ۱- هم آکنون
در مقابلتان قرار
گرفته . طمعت
مهر و وفا را
که ما تشنه و
سوخته آیم در دل
این حیوان چما
داده است ۲-
خانه عشق و
وفا است ، و
صاحب (دلان) و
بسی (دلان) هم
دارند همراه هم
بر دل معشوق -
نامهربان نشیند ،
از آن طرف خالق
دل من شما است
۳- از ذوق وصل

دقت خود را بیازمائید



آیا میتوانید شکل فوق را بدون اینکه
قلم را از روی کاغذ بردارید و با از روی
خطی دوم مرتبه عبور دهید ترسیم کنید اگر
موفق نشدید - راه آنرا در شماره آینده
بشما نشان خواهیم داد .

قابل توجه علاقمندان بطرح

جدول و مسابقات

هر کس جدول ، و سرگرمی
های تازه و سودمندی طرح کند
بآدرس مجله و دایره مسابقات «
ارسال دارد در صورتیکه در طرح
و تنظیم آن نکات زیر رعایت شده
باشد بنام خودش در مجله چاپ
خواهد شد .

- ۱- در تنظیم و طرح جدول ها
و سرگرمیها و مسابقات از مطالب
تکراری استفاده نشود .
- ۲- مطالب و تصاویر روی
یک طرف کاغذ نوشته شود .
- ۳- تصاویر روی کاغذ بیضی
بامرکز سیامی و بطور منظم و دقیق
کشیده شود .

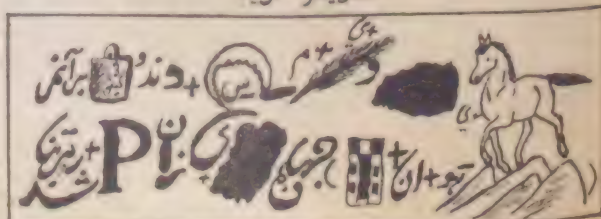
چگونه میتوان ساعت دست یافت



یکی از نچهر هاپاره
ان دست زدند ، پهلوان باز
د و بالاخره در حالیکه چ
بجروح و خون از آن جاذی
دومی را نیز پاره کرد
و عده ملاقات گرفتند و
ویم و از آنجا دور شدند
رفته آینده ب میدان این
هم رفت .

دبال تبر باطل شده است بآدرس اتحاد مل و دایره مسابقات « ارسال دارید ، به نفر از
کسانی که بکثرین راه رسیدن ساعت را پیدا کرده باشند بکمتره یکماه مجله جایزه
داده میشود .

تصویر گویا



بكم تصاویر و حروف و علامات فوق و باكمی دقت و فکر میتوانید شعر شیرینی
بدست آورید



اگر آنها را شناختید برای ما بنویسید
و با دوربال تبر باطل شده در پست
بگذارید و بدقت روزنامه دایره مسابقه ها
ارسال دارید تا بتقدیر قرعه جایزه دریافت
نمایید



اتحاد مل

شماره ۲۲

شماره ۲

بگمردوزن خوشگلش

پیله از صفحه ۱

این سوء ظن را باقی بگذارم! اطمینان داشته باش فرهاد! من تاکنون هیچوجه حتی بقدر يك نگاه، حتی بقدر يك التفات به اظهار عشق يك فرد دیگر بتو خیانت نکرده‌ام، از همه جبهه عقیده و باتقوی بوده‌ام و حتی خیالم نیز در جستجوی آن بر نیامده است که برای خود عشقی و همسر و عشرتی جز آنچه که در خانه‌ات و در کنار تو داشته‌ام فرهاد! آورد! اصولاً تو خوب میدانستی که من يك زن شهوت پرست نیستم و کسان می‌کنم تاکنون طری این چند سالی که با هم زندگی می‌کنیم هرگز مرا در مرحله عشق و شهوت باز بجهت افراط و تفریط طلبی ندیده باشی. حالا هم بتواطمینان می‌دهم که در تابوئی که بقول خودم یا بقول تو بجای آن تابوئی دیگر برای آینده خود ترسیم کرده‌ام، هیچوجه از رنگ عشق و شهوت استفاده نشده است، کسی فریب نداده، عشق کسی غیره‌ام نگرفته و بین مردمی که شهرو ملت و دنیای ما را پر کرده اند کسی را نیافته‌ام که بتواند جای خالی عشق ترا در دل من بگیرد.

فرهاد هسته و با ملالی که به پنهان داشتنش می‌گوشید گفت: عجب! پس این باخالی شده است!

فرح گفت: آری فرهاد! دروغ گفتن چه فایده دارد! در دل من دیگر کوچکترین شراره از آتش عشقی که تو بر جانم افروخته بودی وجود ندارد! اگر وجود می‌داشت مرکز این محبت بیان نیامد زیرا که تامل و املال از عشق است و ما هم چیز دیگری جز آن نیستیم.

فرهاد بلاغت گفت: اشتباه تو همین است و من باین اشتباه بغویی واقف خواهم کرد! حرفت را بزن.

فرح گفت: خیلی از تو اوضاع فرهاد، حقیقه يك مرد حسابی هستی! حیف که من نمیتوانم زندگی و آینده و سعادت خود را با يك مرد خوب و حسابی مثل تو هم آن‌ها کنم! اول از تو شروع کنم، بدین ترتیب زود تر به اصل مطلب خواهم رسید. تو واقعاً خوب هستی، اول گفتی که بقیه من و حقیقه هر کس که ترا بشناسد يك مجموعه کامل از همه صفات عالی و فضایل برجسته هستی، اما من بجای آنکه این مرد که تویی شوهر من باشی دوست تر میدانم که وصفت و ادب يك کتاب خوب، در يك کتاب کهن، در يك اثر ممتاز کلاسیک می‌خواندم و حفظ می‌کردم و با خود می‌گفتم: چه خوب روز کاری

بود آن روزها که مردانی چنین خوب پیدا می‌شدند و معیشتان آنرا می‌پسندید: بخود سعادت بدست می‌آوردند و دیگران هم در سایه آنان میتوانستند سعادت یابند! خوب می‌فهمی که چه می‌گویم! مقصودم آنست که تو باین اخلاق، باین فضایل، باین صفات عالی جوانمردانه برای آن روزگار از خوب بودی و دیر پندیا آمدی فرهاد، خیلی دیر، يك قرن، نه، بلکه بیشتر! دوسه قرن دیر پندیا آمدی! حتی عقیده هم ندارم که زود پندیا آمده‌ای زیرا این چیزها، این صفات، این بزرگواریها که بکار دنیای امروز نیغورود مسلماً فرهادم بکار نخواهد آمد! این دنیا که ما می‌نیم چگونه پیش می‌رود و به چه صورت در می‌آید...

فرهاد که باز متعجب شده بود گفت: مقصودت از این حرفها چیست! فرح گفت: خیلی واضح است فرهاد! مقصودم اینست که تو بدرد زندگی امروز نیغوروی و چیزی که مرا فرامی‌دهد به جدا شدن از تو و طلاق گرفتن از تو و ادارم می‌کنند شخص تست، صفات تست، اخلاق تست!

تعب می‌کنم فرح، تو که همیشه...

آری همیشه افتخار می‌کردم، روز و شبی نبود که زبانم بدست تو باز نشود و خود نیالم که چنین شوهری دارم. اما آنوقت بازندگی روز، بازندگی عصر آشنا بودم، با سراد و واقف شده بودم، در اجتماع مطالعه می‌نماشتم.

و حالا...

حالا بر من مسلم شده است که تو با همه صفات و سجایای عالیت در بیشک اجتماع عصر يك موجود خشک هستی، مثل يك چوب خشک و بیچکار نغواهی آمد جز آنکه مثل همان چوب خشک در آتش اندازند.

مرا در آتش اندازند! آری عزیزم، امروز معنای همه چیز عوض شده است! این درجه مردانگی و شرافت و درستی و راستگویی و صراحت و پیروی از حق و همه چیزهای دیگر که در تو وجود دارد و با اینکه مناد و مساجد به آنجا پسیده‌ای امروز حاصلی جز آن ندارد که آتش بنش‌ها و کینه‌ها را برافروزد و دشمنی و در اجتماع بصورت يك وجود مزاحم جاوه دهد و کامروایان عصر را پساروژه جدی و بیرحمانه با او برانگیزد و من نیغواهم زندگی و سعادت خود را بخاطر يك موجود ناجور با اجتماع، يك وسیله نجیب، يك چوب خشک که سرانجام سوخته خواهد شد ناثام فدا کنم!

زیبا ترین دختر جهان



آیتا اکبرک می‌گوید: من از مردمی که میشنند فقط باین خاطر که زیبا هستم بن خیره میشوند متفرستم. آیتا که موهای بلند و چشمانی آبی دارد از نگاههای غیره مردم بدرد سر افتاده است. آیتا از وقتی که بتواند مانده زیبای سال ۱۹۵۱ سوبس شناخته شد باین درد سردچار گردید. آیتا می‌گوید: همیشه سعی می‌کنم ساده باشم ولی دامن سادگی وجود ندارد. من نمیتوانم قیافه و زیبای خود را پنهان کنم. آیتا زیبا ترین دختر جهان است. آیتا میخواهد ساده باشد. آیتا ۵ پا و ۷ اینچ بلندی و ۱۲۰ پوند وزن دارد چشمهای آبی و موهای بلند است. آیتا میخواهد هنرش را عرضه نماید تا زیبایش را

باز گفت

بقیه از صفحه ۱۳ مگر کسی دیگر در خانه نیست! چرا همه و سایر برادران و خواهران اینجا زندگی میکنند. ما هفت برادر و خواهر هستیم دوسال است که مادرمان مرده. چون ژاندارم به کرکره‌های بسته اشاره میکرد کلبان اشاره کرد: این اهیتی ندارد برای خاطر کرما کرکره را بسته اند. ژاندارم دوباره دستگیره را کشید ولی صدائی نیامد. کلبان گفت: شاید آنها در باغ پشت عمارت هستند. این باغ خیلی طول است و آنها حیوانات سعای رنگ را هستند. پس بدو دستور داد که آنها را صدا بزند. زیرا آنها را داخل می‌کردند و آنها را می‌گفتند که تا این حد به تو می‌گویند که در خانه در انتظار بماند. کلبان گفت: کلبان منزل کشیش را که روبروی خانه آنها بود نشان داده گفت: در اینصورت شما میخواهید همه از پنجره‌ها سر بیرون کرده مریبند! ژاندارم که عصبانی شده بود فریاد زد: خانواده و مرک! خانواده و مرک! کلبان روی پلکان دورودی نشست و آرایشهایش را روی زانوش تکیه داد و همینطور که ژاندارم دوباره دستگیره رنگ را میکشید او هم ناله کنان پشایش را میفرمود و فکر میکرد که اهل خانه در خانه نباید باشند چرا شاید پدرش هم او را و چون فرستاده تا بتواند سرانجام او را خوب بزند. در هر صورت نظر و قیافه او را که او را در حین کشش و جیغ و دغلا آن را می‌کشید. مادر تو قیافه در کلبان را باو که بود که بدون شك او را از کلبان از دارالاندیشی های شش نشو و غوغاه گذاشت.

اتحاد ملل

صاحب امتیاز و مدیر مسئول - ابو الفضل مرعشی

مدیر داخلی - عباس اعتماد

شماره تلفن - ۴۱۹۷۰

تاریخ انتشار روزهای دوشنبه

نشانی اداره: تهران - خیابان فردوسی - کوچه بانک - کوچه میرشکار

بهای اشتراك ماهیانه: داخله ۲۰۰ ریال، خارجه ۴۵۰ ریال

تجین بهای آگهی و اوج مخصوص با درجه اول است

نشانی چاپخانه: خیابان لاله زار - گراندهل - چاپ تهران

سال سوم دوره دوم - شماره مسلسل - ۵۶

اینجا دانشکده...
پیله از صفحه ۱...
۱ - کسی بودجه...
۲ - بازم کسی بودجه...
۳ - معاونت دانشکده...
۴ - وزارت اقتصاد ملی...
۵ - تجارت دانشکده آقای دکتر...
۶ - آقای دکتر صفدری...
۷ - دانشکده حقوق چهار سال...
۸ - دانشکده را عهده دار...
۹ - دانشکده برای گذراندن...
۱۰ - این فاصله برای گذراندن...
۱۱ - یک سفر کوتاه کشور...
دکتر صفدری رئیس...
هرگز مهم سیاست...
دانشگاه بیست و...
چهار نفر آنها بدون...
بیست و چهار نفر...
و چند نفر دانشجو...
وجود آورده اند که...
روحانی، وزیر، و...
عصبانی مهم ارتشی...
کار و غیره چشم می...
آنکون دانشکاه شش...
چهار نفر آنها آقایان...
الشار و دکتر پیرنیا...
دو نفر آنها آقایان...
هشت نفر هم استاد...
قاسم زاده و دکتر امام...
این استاد هم از...
آقایان شریعتی...
بلور قطع با اسامی...
منین دفتری و دکتر...
عالی و دکتر افشار...
دکتر یار و دکتر هدایت...
آشنا هستند. اینها...
نصرت و وزیر و وزیر...
و همی در کشور بود...
دوره کنای دانش...
دارد. بکده از رجال...
وکیل و روزنامه نویس...
ایام دانشجو دوم...
باین ترتیب مشاهیر...
حقن بهترین سازمان...
و اقتصادی ملکت مصر...
کارمندان...
آقایان بهمن - هاشم...
سرب و سایر از کار...
دانشکده بطور کلی...
به پنج بخش خ...
صفحه ۴۵

اینجا دانشکده حقوق است

بقیه از صفحه ۸
۱ - کمی بودجه ۲ - کمی بودجه ۱
۳ - باز هم کمی بودجه ۱۱۱
معاونت دانشکده با معاون سابق
وزارت اقتصاد ملی و استاد کرسی حقوق
تجارت دانشکده آقای دکتر ستوده است.
آقای دکتر صفدری معلم زبان فرانسه
دانشکده حقوق چهار سال است که ریاست
دفتر دانشکده را عهده دار هستند و در
این فاصله برای گذراندن ترم کتبی خود
یک سفر کوتاه به کشور فرانسه کرده اند.



دکتر صفدری رئیس دفتر دانشکده حقوق

هرگز مهم سیاست مملکت
دانشگاه بیست و چهار استاد دارد که
چهار نفر آنها بدون کرسی هستند، این
بیست و چهار نفر بهر راه دوازده و بیست
و چند نفر دانشجوی یک مرکز مهم سیاسی
وجود آورده اند که در میان این جمع عالم
روحانی، وزیر، وکیل، سناتور،
شخصیتهای مهم ارتش، مدیر کل، روزنامه-
نگار و غیره چشم میخورد، مثلا هم
اکنون دانشگاه شش نفر وکیل مجلس دارد
چهار نفر آنها آقایان دکتر سعید، دکتر
افشار، دکتر پیرنیا، دکتر جزایری استاد
و دو نفر آنها آقایان افشار و نقابت دانشجوی
هستند و نفر هم استاد سناتور داریم (دکتر
قاسم زاده و دکتر امامی) -

این سه استاد هم از علمای اعلام هستند
آقایان شریعت سنگلی، مشکوة، شهابی -
بطور قطع با اسای آقایان - دکتر
متین دقتری، دکتر پورهایون، دکتر
هالی، دکتر افشار، دکتر علی آبادی،
دکتر یاد، دکتر هدایتی و دکتر نصیری
آشنا هستید، اینها همه در دوره های قبل
نخست وزیر، وزیر و یا شاغل پست حساس
ومهمی در کشور بوده اند.

دوره دکترای دانشگاه نیز وضع جالبی
دارد، اینکده از احوال که در میان آنها
وکیل، روزنامه نویس، دبیر، مدیر کل
بنام دانشجوی دوره جمع شده اند،
بالین ترتیب مشاهده میشود دانشکده
حقوق مهمترین سازمان فرهنگی و سیاسی
و اقتصادی مملکت محسوب میگردد.

کارمندان

آقایان بهمن - هاشمی - ایرد پناه
سامی - بهرامی از کارمندان هستند که
مرتب دانشجویان با آنها سروکار دارند
دانشکده بطور کلی فقط ۱۷ نفر کارمند
که پنج یاشش نفر آنها در کتابخانه کار

خانمها چگونگی میخوانند؟



اما دختران مجرد اینطور نمیخوانند
۸-۳۷. و علائقند باین شکل خوانیدن
هستند ۲۳-۲. دیگران بر ایشان بی
تفاوت است.



۳ - ۵۱۲۲ در صد لباس خواب
پوش میکنند
۴ - ۳۹۵ در صد پیرامای خودشان
را میپوشند
۵ - فقط ۴۷ در صد خانمها هم
مثل ۳ نه هوا و لغت و نور
برخواب میروند.

ولی برای اینکه حواس شما
پرت نشود ما از چاپ عکس این
قسمت خود داری میکنیم

و
۶ - ۲۸. و از زبان ترجیح
میدهند اینگونه بخوانند
۷ - ۱۳. و بدین شکل میخوانند.

دلالت

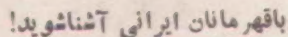
شدم. آنها هم وقتی بود که یک نفر، یک نفر
زن از دیدن صورت، از دیدن قوزم، از
شنیدن حرفهای بختنید. یعنی خندید اما
پشتاب نشد. فقط تنها او بود که نه مسخرم
کرد و نه از من بدش اوید. هیچ احساسی
نسبت بمن نداشت حتی داش هم برایم
نسخه مرامل فرد عادی، مثل دیگران دیدم.
در نگاه او ترحم ندیدم تفرهم نبود بانگاهی
عادی مرا تماشا کرد. هیچ چیز در او
نبود. این نگاه، این حالت، مرا تسکین
داد، امیدوارم کرد. بالاخره بکنفر پیدا
شدم که مرا چون دیگران ببیند، بصورت
نگاه کنه بدون اینکه نگاهش روی این
لکه بزرگ بنشیند، آه که قدر خود را
در آن لحظات خوشبخت حس می کردم. اما
آن چشمها، آن نگاهها زود گذشت
ولی تصویر آنها هنوز تو من بجایمانده.
هنوز مزه خوشی که بعد آن نگاهها چشیده
بودم زیر دندونه. من هنوز در دنبال
آنها هستم. میدانید من دنبال نگاههای
گشوده ام. از وقتی که آنها را از دست
دادم.

فقط باین امید مردم راه بختنم که
شاید دوباره آنها را پیدا کنم.

بقیه از صفحه ۷
مرا بنویسید.
مدتها با این قوزم نون خوردم. مردم
رامیشتند و منم بهم صدفه میدادن.
مثل گداه چشم بدستون بود. و قتیکه
از خنده پشیمان میشدم با قتیقه فریاد میزدن.
- قوزی دیگه به خیلی خندیدیم. بیا
اینهم سهم تو. آنوقت قیمت شادیهاییکه
بهشون فروخته بودم بهم میپرداختند. خوب
بود سس می هم از اون شادیهاشون بمن
می رسید. مدتها کارم این بود. دلم
نمیخواست اما مجبور بودم.

با وجود این قوز بزرگ باز هم زندگی
رو دست داشتم نمیتونستم با سونی از شد دل
بکنم. وقتی خنده شادی همه را از خود
بیخود میکردم. آنوقت حس می کردم قدر
بدبختی، چقدر مطرود و دور از همه هستم.
آنوقت در دهام زنده میشدن. غصه
هام سر و میداشتن و بهون میافتادن.
وقتی از جارقلمرو میچلوند که آنها به
راجبام میخندیدن اونها را هم مسخره
میگرفتم، غصه های منم باعث خنده و
تفریحشون میشد.

فقط یکبار در زندگیم راضی شدم.
فقط یکبار حس کردم که بعد از خنده هام سبک



276

اتحاد ملل

شماره ۴

از : سیامک پور زاهد

فیلم‌هاییکه بزودی نمایش داده خواهند شد

«رومنو ژولیت» و فیلم «بوسه مادر»
«رومنو ژولیت» آثار با عظمت و فنا با پدیر شکسیر نویسنده عالیقدر انگلیسی همواره مورد استقبال و احترام دوستداران آثار کلاسیک بوده است و با اینکه «هملت»، «دانلو» و «روای یک شب تابستانی» کلیه از بیاترین و ارزنده ترین آثار ادبی جهان محسوب میگردند ولی داستان مشهور «رومنو ژولیت» که احتیاج شرح و توصیف ندارد چون معرف یک عشق سوزان و پراشتاب دو جوان دارنده صدیق است که عقاید کهن و دشمنیها و خود خواهیهای پیورده مسبب جدایی و حرمان آن دو میگردد از کلیه آثار شکسیر در دل و روح شیفتگان داستانهای نژادی جای داشته و دارد و



همیشه و در هر کجا که تاتر و با بال ایران اژدوی این داستان تنظیم و نمایش داده شده با استقبال بی نظیر و همان انگیز دوستداران هنرمواجه گردیده است و با اینکه تاکنون سه بار هم از ماجرای «رومنو ژولیت» فیلم تهیه شده و هر سه آن نیز از نظر هنری جزو شاهکارهای سینمایی قرار گرفته ولیکن استودیو مسفیلم شوروی در سال ۱۹۵۴ فیلم جدیدی بر روی داستان مزبور تهیه نمود که بقیده منتقدین و مطالین برآفتب برسه فیلم گذشته فوق و برتری دارد. این فیلم که در سال ۱۹۵۵ کار تهیه آن خاتمه یافت برنده جایزه بهترین فیلم فستیوال کان گردید و نمایش آن در کلیه معارف هنری جهان با استقبال محترمانه ای و پرورش فیلم مزبور بشکل برای بال بر اساس کیوژیسون مشهور استاد عالیقدر شوروی «پراگوف» که این داستان شورانگیز را بر بیاترین و کاملترین شکل مجسم نموده تهیه شده است هنرمند بزرگ «اولانو» که بهترین بازیگران معاصر میباشد رول ژولیت و رومان لاکام داستان را با مهارت ایفاء مینماید و مهر و میتها و تانرات و قهرمان داستان شکسیر را به بهترین صورت نشان میدهد. دکوراسیون و لباسهای عالی هنری این فیلم جزو بهترین و زیباترین لباس و دکور اسونهای عالم سینما تا کنون شناخته شده که با رنگ آمیزی دانشین فیلم بشکل موتسری نمایش داده میشود... نمایش فیلم مزبور در تهران که بزودی همزمان با نمایش آن در سایر شهرهای بزرگ دنیا انجام میگردد یکی از افتخارات فصل سینمایی امسال خواهد بود.



شهرلا - مهین دیهم و ظهوری را در یک صحنه از فیلم «بوسه مادر» می بینیم

فیلم‌هاییکه دردمت تهیه است

پس از اینکه کارخانه فوکس قرن بیستم فیلم «مردان مولائی» را اترجیح میدهند را بازار دنیا فرستاد و با استقبال مواجه گردیدند سایر کارخانه های فیلمبرداری هالیوود هم تصمیم گرفتند که فیلمهای شبیه بان تهیه نمایند لذا کارخانه «یونایتد آرتیست» هم در این مورد اقدام



یک صحنه از فیلم «آقایان با موخرمایها ازدواج میکنند»
کرد اولین فیلم شبیه فیلم مذکور بالا را تحت عنوان «آقایان با موخرمایها ازدواج میکنند» تهیه نمود که در زیر نظر (دجارد سیل) بطریقه سینما سکوپ و تمام رنگی از نوع تکنی کالر فیلمبرداری شده است در این فیلم هنریشان مشهور و هنرمند فیلمهای موزیکال مانند جین راسل - آلن بانک - اسکات بریدی و رودی والی شرکت دارند و یکی از محصولات خوب سال ۱۹۵۵ این کارخانه را تشکیل میدهد.

بوسه مادر فیلم جدیدی است که استودیو مصر مولائی کار تهیه آن را پس از ده ماه بایان رسانیده است داستان این فیلم را آقای عطاءالله زاهد هنرپیشه و متور آسن با سابقه تاتر بر اساس پس معروف «سویل» تنظیم نموده و کارگردانی آنرا نیز شخصا انجام داده است. مهین دیهم هنرپیشه اول فستیوال سینمایی سال شلهانرپیشه معروف - سوسن که برای اولین بار در فیلم ولگرد خود را معرفی نمود و محسن مهدوی هنر پیشه فیلمهای «دزد بند» و «شبهایی» تهران رلهای اول این فیلم را به همراه اندو هنریشان با سابقه دیگری مانند



قدکچیان - ظهوری - مهین و دستور هم در سایر رلهای فیلم ظاهر میشوند. - ظهور فنی و فیلم برداری بوسه مادر را آقایان جلال نماز و خانی که هر دو خدمتکاران با ذوق سینمای ملی ما میباشد انجام داده اند و آقای قوبیل هم تنظیم دکور اسون آنرا که بشکل جالبی صورت گرفته عهده دار بوده است. چنانچه از دور نزدیک دیده شنیده شده در تهیه این فیلم دقت زیادی بکار رفته و ای باید منتظر بود و نتیجه کار را بر روی پرده سینما مشاهده نمود و قضاوت کرد.

انتقاد فیلم «مکزی»

سینمای مکزیکی و فیلم جدید -

مکزیکی «کاباره مکزیکی»

سینمای مکزیکی که امروز در عالم هنر جهانی مقام خاص با احترامی داد در سال ۱۹۳۲ بسا تهیه فیلم «زنهداد مکزیکی» بوسیله کارگردان هنرمند ولایق «سرژینغالوویچ اینشتین» پایه گذاری شد و اگر چه هالیوود مطابق سیاست هیشکی خود که در همه کشورها انجام میدهد برای جلوگیری از پیشرفت هنر سینمای مکزیکی هم هزاران اشکال و مانع بوجود آورد ولیکن خوشبختانه از آنجا که پایه سینمای مکزیکی بنیان فنا پذیری داشت که بدست استادی عالیقدر طرح ریزی شده بود نه تنها نابود نشد بلکه علاقمندان این فن که در مکتب این نشانین پرورش یافته بودند پیروی از رویه استاد از موانع نهراسیدند و با حرارت و دلپسندی و انجام کار مثبت آقدر به بارزه خود ادامه دادند تا موقعیت پر افتخار امروز را بدست آوردند و اگر چه هنرمندان و هنریشان با ذوق و با استعدادیکه در کار سینمای مکزیکی فعالیت میکنند همه مورد احترام معارف هنری جهان هستند ولی «امیلو فرناندز» کارگردان مطلع و «کابرل فیکه روآ» فیلمبردار هنرمند در میان جمع آنان آموزش خاصی دارند این دو سار هنرمند که در سال ۱۹۴۲ در هنگام تهیه پنجمین فیلم «فرناندز» با یکدیگر آشنا شدند تا امروز با کمک و همکاری یکدیگر آثار بزرگ و با ارزشی بدیده آورده اند که هر یک بسهم خود موجب افتخار سینمای مکزیکی بوده و نمایش آنها در همه جا با استقبال و علاقه تماشاچیان مواجه گردیده است.

با اینکه از آثار این دو هنرمند فقط دو فیلم بنام «مروارید شوم» و «معله نفرین شده» در تهران نمایش داده شده اما هر دو آنها وسبک کارشان در میان مردم و مخصوصا هنرمندان و علاقمندان سینما با احترام مشهور است و چنانچه در دو فیلم مذکور دیده شد سناریو های مثبت انسانی فرناندز که بصورت ملودرام تنظیم می گردد با فیلمبرداری خساس «فیکه روآ» اثر خاصی در تماشاچیان بجای میکند و با وجود اینکه هنوز از نمایش فیلم «معله نفرین شده» مدت زیادی نپگذرد خوشبختانه فیلم جدیدی از ساخته این یاران هنرمند بعرض نمایش گذارده شده که نام اصلی آن «سالن مکزیکی» است ولی بنام «کاباره مکزیکی» نمایش داده میشود. این فیلم که در سال ۱۹۴۸ تهیه شده همچنان با نام ماو درام دارای نکات مثبت اخلاقی آموزنده میباشد که برای عموم طبقات بخصوص جوان مفید و قابل استفاده است و داستان آن ضمن مجسم ساختن اوضاع کارباده دانسیکها و تاجایع ناراحت کننده ایکه در گوشه و زوایای این معارف صورت میگیرد و همچنین نمایش وضع اسفناک زندگی زنان و دختران و ایکه در اثر نادانی گمراه شده اند و با از غرط اتصال خود فروشی میکنند وجود احساسات پاک عالی و نابود نشدن مهر و عاطفه و محبت راحتی در محیط ترین وضع زندگی مسلم میسازد و در دوافع آگوستا» که او را در فیلم «معله نفرین شده» شناختم در این فیلم نیز رول یک مرد بدست و فاسدی را ایفاء مینماید که بازی او گذشته از بعضی اوقات که مخصوصا با سایه روشنهای مهیج قدری غیر طبیعی بنظر میرسد بطور کلی خوب است «مارکالوز» که رول زن هرچالی پاک سیرتی را ایفاء مینماید از ایفای رول خود بخوبی بر میآید و بازی سرگرم اگر چه مخصوصا در چند صحنه عین است ولی مرد پاپس دل خود را بشکل قابل تحسینی مجسم میسازد.

چنانکه در بالا گذشت فیلم «کاباره مکزیکی» یک فیلم خوبی است که مسلما نمایش آن اثرات مفید اخلاقی در پرخواهد داشت و چون بیشتر صحنهای فیلم شبها نشان میدهد که با سبک خاص «فیکه روآ» فیلمبرداری گردیده لذا مسئولین محترم سینمای نمایش دهنده فیلم بایستی در مصرف ذغال آپارات بقدر «آمبر» کافی دقت نمایند تا فیلم تارکب نمایش داده نشود.

کشور از روز سه شنبه ۱۳۳۵
مشهد انبیا و هفتاد و نه است و باور
ای داد و مشهور
ای دوباره داشت
صفهان رو برو شد
عارف، عرفان، عرف
یکار؛ حاجی مختار
نده بود. این تیره
روند در هیچ جای
از مسابقه (ارنج)
ند. هنوز مانده
جمعی و تکنیکی است
فراد تیم کمال امیدوار
قوی در کشور ما
د مسئله دیگری است
همان یک کل خورد و
اصفهان دفاع
چ کسل دیگر از تهران
ت تصور میشود
و تهران باشد



از کارت و توتوله
- ث - ث - ث - ث
شش است
ه مسافرت بنام
است
راحتی شماراند
ت میکنند
فرت کنید
میله مسافرت
ری مسافرت کنید
ت مفرح است
را راحت و سالم
سازد
تان سفر کنید
له حمل و نقل
میله مسافرت
ای این سفر کنید
له مسافرت است
شماره ۲

اكتاف



اسرارهم وجزئيات
مسورة قصل عا

